

تاریخ مفصل ایران

از استیلای مغول تا اعلان مشروطیت

بدستور وزارت جلیله معارف

در چهار جلد

جلد اول

از حمله چنگیز

تا

تشکیل دولت تیموری

تألیف

عباس اقبال

معلم دارالمعلمین عالی

طهران ۱۳۱۲ شمسی هجری

مطبعة مجلس

تاریخ مفصل ایران

از استیلای مغول تا اعلان مشروطیت

بدستور وزارت جلیله معارف

در چهار جلد

جلد اول

از حمله چنگیز

تا

تشکیل دولت تیموری

تألیف

عباس اقبال

معلم دارالمعلمین عالی

طهران ۱۳۱۲ شمسی هجری

مطبعة محاس

بسمه تعالی

تاریخ تفصیلی ایران اگرچه مثل تاریخ ادبیات زبان فارسی منابع عدیده دارد و از گذشتگان ایرانی یا غیر ایرانی جماعتی بفرخور ذوق و استعداد و معلومات یا بر اثر اغراضی خاص قلم بر روی کاغذ گذاشته و مطالبی را یادداشت کرده اند ولی متأسفانه تا کنون کتابی جامع در تاریخ مملکت ما نوشته نشده است که نویسنده آن رعایت مفهوم امروزی کلمه «تاریخ» را چنانکه «مصطلح اعلیٰ علم ذنبی است کرده باشد و از مطالعه کتاب او صرف نظر از وقایع عظیم التکری و قتل و غارتها و عزل و نصبها خصوصیات زندگانی اجتماعی و اقتصادی و ادبی اجداد ما در هر يك از ادوار تاریخی بدست آید و عاقل ترقی و تنزل قوم ایرانی در ارجح کالات معنوی و اخلاقی و مراحل تمدن و عوامل عمده این سیر در هر دوره مفهوم شود و این نیست که از آشنائی نداشتن بروش علمی مورخین جدید در بحث مسائل تاریخی و طرز تاریخ نگاری امروز که از يك قرن پیش ببعده بکلی شکل آن عوض شده چند محققین فرنگی این فن را از مدتی پیش در خطی نو انداخته و بر مبانی علمی متین استوار کرده اند که مثل هر علم دیگر مهارت در آن علاوه بر استعداد غریزی و ذوق طبیعی و وقوف بفرآ گرفتن مقدمات علمی بسیار و استعانت از علوم چند و داشتن نظر دقیق و اکتفای روش کار استادان این راه و بکار بردن نظریه بحث و انتقاد در استنتاج مسائل تاریخی است.

بواسطه پراگنده بودن منابع تاریخ ایران در حال حاضر و مختلف مابدن

بسیاری از آنها در گوشه و کناره‌ها و نداشتن کتابخانه‌ها و موزه‌های عمومی و نبودن چاپهای انتقادی از کتب قدما و عدم اطلاع مردم ایران بر روش تاریخ نویسی فرنگی امروز بهیچوجه نمیتوان از یکسفر بلکه از چند تن زبر دست نیز توقع آنرا داشت که تاریخ تفصیلی ایران را چنانکه مطلوبست و مشکلی که قابل همسری با این گونه تواریخ از ممالک فرنگ باشد بنگارش در آورند و زبان فارسی و مملکت ایران را از این احتیاج مبرم خلاص بخشند.

اگرچه بد بختانه در مملکت ما مردم اصلاح هر امری و اقدام بهر کاری را بدون مطالعه از دوات انتظار دارند و خود حاضر بهیچگونه جنبشی نیستند ولی در پاره ای موارد خاص دولت خواهی نخواهی باید مقدم باشد و بواسطه عدم مقدرت مردم یا بعلمت نشناختن راه مصلحت خود باجرای بعضی نقشه‌ها بمبادرت نماید یعنی تأسیس کتابخانه‌ها و موزه‌های عمومی و جمع آوری منابع اطلاعات از افراد خصوصی ساخته نیست و اگر هم ساخته باشد بواسطه محدود بودن میزان مقدرت ایشان چنانکه باید سرعت و انتظام مطلوب انجام پذیر نمیشود. دولت باید نقشه و پروگرام خاصی جهت این گونه منظورهای معنوی طرح کند و وسایل آنرا در حد امکان مهیا ساخته در دسترس اهل علم بگذارد تا ایشان بتدریج این کار عظیم را باآخر برسانند.

حالیته در نوشتن تاریخ و تاریخ ادبیات و تمدن دو طرز معمولست یکی تحقیق در جزء جزء مسائل یا در قسمت قسمت دوره‌ها، دیگری نگارش تاریخ عمومی تمام دوره‌ها یا تاریخ زمان یک سلسله یا یک موضوع بالنسبه مبسوط مرتبط. در شق اول محققین غالباً متخصص در معرفت یک دوره یا یک موضوع خاص میشوند و تحقیقات ایشان صورت رساله‌های مفرد (۱) در باب یک مطلب محدود معین پیدا میکند در صورتی که در شق ثانی نویسندگان باید بنظری عام در جمیع مسائل و ادوار بنگردند و از لحاظ کلیت و حفظ ربط منطقی بین کلیه امور موضوع تاریخ و استنباط قوانین عمومی تألیفات خود را برشته تحریر در آورند و این چنانکه پوشیده نیست امری بسیار مشکل

و انجام صورت کامل آن در حدّ عادی از قدرت يك نفر خارج می نماید مگر آنکه ابتدا متخصصین هر کدام در باب هر موضوع یا هر دوره رساله های مفرد نوشته باشند و بیشتر مطالب و ادوار باین ترتیب تحت مطالعه آمده باشد تا يك نفر یا هیئتی با داشتن مقدمات کار اطمینان بخش قدم در راه تالیف و تألیف بگذارند.

شش سال قبل موقعیکه نگارنده در پاریس بودم و حسن اتفاق مصاحبت ذیقیمت بزرگان عالیقدری را که همه بر من سمت استادی و بزرگواری داشته و دارند یعنی حضرت علامه مفضل آقای میرزا محمد خان قزوینی و حضرت مستطاب اشرف آقای ذکاء الملک فروغی و حضرت استادی آقای میرزا ابوالحسن خان فروغی نصیبم کرده بودند لبا گفتگوی این موضوع در میان بود که با اتفاق یکدیگر بسبب تواربخی که در فرانسه ن بهمکاری فضلا فراهم شده است تاریخی عمومی جهت ایران تهیه کنیم و چندین جلسه اوقات ما صرف ترتیب نقشه این کار و اختیار روش و ترتیب وسایل و مقدمات آن شد وای بد بختانه فراهم نداشتن سرمایه عادی و مأموریت یافتن حضرت آقای ذکاء الملک بسفارت کبرای ترکیه و مراجعت برادر معظم ایشان با ایران مانع صورت یافتن این نقشه گردید و در همین اثنا بود که دو جلد کتاب نفیس ایران باستانی و داستانهای ایران قدیم تألیف حضرت مستطاب اشرف آقای میرزا حسن خان شیرالدوله پرفیاض انتشار یافت و موجب کمال خرسندی گردید که اولین قدم در این مرحله از جانب معظم له با نهایت دقت و احتیاط و رعایت طرز کار اروپائی و استفاده از جمیع منابع موجوده بر داشته شده و برای کسانی که بعد ها بخواهند این مرحله را پیسه یند راه روشن گردیده است.

مقارن برگشتن نگارنده بظهران در پنج سال قبل وزارت جلیله معارف نیز برای رفع احتیاج مدارس دست بکار تألیف يك سلسله کتب درسی زد و جناب مستطاب اجل آقای اعتماد الدوله قراگوزلو وزیر معارف وقت نیز در این موضوع جدی نام داشتند و نگارنده بتشویق ایشان و حضرت مستطاب اشرف و مخدوم معظم من آقای تقی زاده وزیر محترم مالیه دام اجلاله مأمور تهیه يك دوره تاریخ ایران از ابتدای

استیلائی مغول تا اعلان مشروطیت گردیده و مقرر شد که سلسله تاریخ ایران از ابتدا تا مشروطیت بترتیب ذیل فراهم شود:

از ابتدا تا صدر اسلام بقلم حضرت آقای پیرنیا

از صدر اسلام تا استیلائی مغول بقلم حضرت آقای تقی زاده

و از استیلائی مغول تا اعلان مشروطیت بتوسط این ضعیف.

آقای پیرنیا بذوق شخصی اوقات گرانمایه خود را صرف انجام این منظور مقدّم کرده و علاوه بر دو جلد ایران باستانی و داستانهای ایران قدیم و یک جلد درسی خلاصه دو جلد فوق تا کنون دو مجلد کبیر (مجموعاً ۱۹۴۷ صفحه) از ابتدای تاریخ ایران تا اوایل دوره اشکانی را فراهم و طبع نموده اند و بقیه تاریخ ایران را هم تا ظهور اسلام در دو مجلد دیگر در دست تألیف و طبع دارند.

کسانی که این دو مجلد حاضر را دیده و مطالعه کرده اند میدانند که مؤلف محترم چه اندازه در این راه زحمت کشیده و چه خدمتی ذیقیمت به موطنان خود کرده اند، همینکه دو جلد دیگر این کتاب گرانبها نیز از طبع خارج و در دسترس عامه فارسی زبان گذاشته شود افق جدیدی پیش چشم مردم این عصر که از گزارش احوال نیاکان خود عموماً و ایران باستان خصوصاً آن هم بشکل مطالعه علمی بکلی بیخبرند گشوده خواهد شد و از قرائت و سیر در احوال اجداد با افتخار خود بآثر گذشته قوم ایرانی که همه وقت در دنیای قدیم صاحب نام و نشان و همدوش ملل عظیم الشان بوده بی خواهند برد و بغرض ورزی مورّخین دشمن در باب تحقیر مقام ایرانیان قدیم و مغرضین بیخبر عصر جدید که در این کتاب بخوبی پرده از روی کار ایشان برداشته شده آگاهی خواهند یافت، باشد که غرور ملیّی بار دیگر در هموطنان معاصر ما شعله زند و خرمن سستی و تن پروری را در وجود ایشان سوخته آنان را باقتدا باجداد و عظمت خود وا دارد.

قسمتی که بنا بود بقلم حضرت آقای تقی زاده نوشته شود متأسفانه بواسطه مأموریتهای دولتی و استغراق اوقات ایشان در انجسام وظایف دیگر باآخر نرسید و نیمه تمام ماند و اگر آن نیز باتمام میرسید امید واری تمام بود که سلسله تاریخ

عمومی ایران در دست اوّل فراهم شود و زمینه ای بدست آید تا آیندگان در تکمیل آن بکوشند.

نگارنده که بشوبق و بزرگواری آقایان معظم مذکور در این حلقه داخل شده بودم با اینکه هیچگونه لیاقت همکاری و همقدمی با آن بزرگان را در خود نمیدیدم امثال امر را دست بکار تهیّه قسمتی که بعهد ام محوّل شده بود زدم و با فراهم نبودن وسایل و منابع کافی و گرفتاری کاردرس قسمت اوّل از آن را که اینک تقدیم خوانندگان محترم میشود مهیا و طبع کردم.

جلد حاضر شامل تاریخ ایرانست از ابتدای استیلای چنگیز تا تأسیس دولت تیموری یعنی از اوایل قرن هفتم تا نیمه دوّم قرن نهم و متضمّن دوره سلطنت ایلخانان مغولست بر ایران و سلسله های جزئی که در فاصله این دو قرن و نیم بر بعضی قسمتهای مملکت ما سلطنت و امارت داشته اند.

در ابتدا نظر نگارنده این بود که این کتاب را در حدود مواد لازم برای دوره دوّم متوسطه ادبی تهیه کنم ولی در ضمن عمل معلوم شد که گذشتن از سر بسیاری مسائل باجمال ممکن نیست و منظور اصلی که روشن ساختن پاره ای کلیّات و نمودن روح تاریخ که شرح زندگانی اجتماعی و معنوی مردم باشد با ذکر رؤس وقایع و مسائل نمیسازد بهمین نظر در پاره ای قسمتها راد تفصیل اختیار شد و برای آنکه کار محصلین دوره دوّم متوسطه نیز زیاد مشکل نشود قسمتهائی از کتاب را بخطی خفّی تر طبع کردیم تا محصلین در یاد گرفتن آنها مختار باشند و این قسمتها که اکثر آنها اقتباس از مورّخین و نویسندگان دوره مغول و تیموری و غالباً بعین انشاء ایشانست حکم قرأت تاریخی را دارد و مخصوصاً برای نمودن طرز تاریخ نگاری و سبک انشاء ایشان انتخاب شده و این روش را انشاء الله در مجلّات دیگر کتاب نیز رعایت خواهیم کرد.

کتاب حاضر با مقدماتی که ذکر کردیم ناقص است و البته از اشتباهات نیز خالی نیست چه اوّل کار دست اوّل کسی است که بخصوصه در این باب تخصصی نداشته ثانیاً با فراهم نبودن نمونه ها با راهنمایانی در این راه ناهموار معجزه و نداشتن

دسترسی بمنابع لازمه (که گاهی تحصیل کتابهای چاپی راجع باین دوره نیز در طهران غیر ممکن میشد) آن هم در مدتی قلیل آوردن نمونه‌ای خالی از عیب و نقص از عهده نگارنده خارج بود مخصوصاً با قید درسی بودن کتاب تحقیق عموم مسائل جزء بجزء و بدست دادن اقوال مختلفه و منابع اطّلاعات و بحث در صحت و سقم روایات مقدور نمیشد. این کتاب زمینه کاری است برای فضایی دیگر که بعد ها در رفع نقیصه های آن بکوشند و هر کدام قسمتی از آنرا روشن کنند تا انشاء الله در آینده چنانکه شأن تاریخ ایرانست مشکلات مسائل آن حلّ شود و بالتّبعه کتابی منقّح و قابل اعتماد فراهم آید .

نظر نگارنده در این کتاب بیشتر نمودن روش علمی تاریخ نویسی و سعی در تألیف منطقی مسائل موضوع تاریخ ایران در عهد مغول بوده است مخصوصاً اهتمام بعمل آمده است که تاریخ ایران در این ایام که در کتب جمیع مؤرخین آن ادوار با تاریخ عمومی تمام ملل مغلوبه مغول مخلوط ذکر میشده جدا گانه نوشته شود و از وقایع زندگانی ملل دیگر نیز اموری که با تاریخ ایران ارتباط پیدا میکرده در این کتاب بتناسب ایراد گردد .

سه جلد دیگر کتاب که در دست تألیف است شامل قسمتهای ذیل خواهد بود :

جلد دوّم : تاریخ ایام تیموری و مقدمات تشکیل دولت صفویه ،

جلد سوّم : دوره صفویه و افشاریه .

جلد چهارم : زندیه و قاجاریه .

این سه جلد نیز بر اثر تشویق حضرت آقای دکتر عماد الملک محسنی کفیل

محترم وزارت معارف دام اجلاله در کار خایع است و امید است که بمساعی جمیله ایشان بزودی در دسترس عموم گذاشته شود .

فصل اول

مجملی از احوال ممالک آسیا مقارن استیلای مغول

اوضاع جغرافیائی آسیای مرکزی و شرقی . - آسیای مرکزی

و شرقی از دریای 'اخشک' ^(۱) تا بحر خزر ناحیه وسیعی است دارای عوارض جغرافیائی مختلف از کوه و دشت و نجد و صحرا و دره های شرم حاصلخیز و لسی غلبه کالی باصحاری و ربگزارها و مرتفعات صعب العبور است بهمین جهت جمعیت این ناحیه پهناور چندان زیاد نیست و اگر در دو طرف آن ممالک متمدن بااعتباری مثل چین و ایران قرارنداشت یقین بود که سرزمین مزبور هیچگاه مقامی را که در قرون گذشته در تاریخ آسیا داشته دارا نمیشد و از مردم آن که غالباً بچادرنشینی و صحراگردی روزگار میگذاشته اند چندان سخنی بمیان نیامد .

این ناحیه که قسمت عمده آن با ممالک اروپای مرکزی و دریای مدیترانه هم عرض است از طرف مشرق بنجد منچوری و کوه های خینگان کبیر ^(۲) و دیوار عظیم چین محدود میشود و حد غربی آن چنانکه مشخص کردیم دریای مازندران یعنی بحر خزر است .

در شمال این ناحیه دشت وسیع سیری است که بواسطه پهناوری و سرمای سخت و قلت جمعیت و عدم آبادی هیچوقت مورد توجه اقوام مهاجر آسیای شرقی و مرکزی قرار نگرفته و حتی تا اوایل قرن بیستم میلادی یعنی تا تاریخ انشاء خط آهن سرناسری سیری نیز چندان مسکون و آباد نبوده و وسیله و موضوع جالبی برای رفت و آمد مردم بآن دیار وجود نداشته است .

در سمت جنوب نجد وسیع مرتفع تبت و جبال عظیم و جسمیم هیمالیا است که باوجود داشتن معابر بهیچوجه برای سیر و عبور و مرور مساعد نیست بخصوص که آب و هوای آن شدید و راه کم و محظورات کلی قده بقدم دریش است

و همین کیفیات نگذاشته است که بین دو مملکت متمدن قدیم العهد چین و هندوستان از این طریق چنانکه باید معاملات و روابط کافی برقرار شود و سکنه این دو کشور باسانی تبادل افکار و تعاطی معارف و معلومات کرده باشند و باهم مخلوط و مرتبط بشوند. نتیجه این وضع این شده است که از قدیمترین ازمئه تاریخی مهاجرتها و هجوم ها و رفت آمد های سکنه این قسمت از آسیای شرقی و مرکزی غالباً در جهت عرض جغرافیائی بلاد خود بوده و چون چنانکه خواهیم دید در میان این جماعت اکثریت با صحراگردان و بیابان نشینان است و ایشان هم همه وقت محتاج و آرزومند دست یافتن بر نواحی آباد پر نعمت بوده هر وقت توانسته اند یکی از دو جانب مسکن خویش یعنی یا بچین و یا بایران حمله برده و دائماً هستی این ممالک و خوشی و سعادت سکنه شهر نشین متمدن این دو سرزمین را مورد تهدید و معرض خطر قرار داده اند. بعلاوه چون این دو قوم متمدن بداشتن ارتباط با یکدیگر و معاملات تجارتهای و روابط سیاسی احتیاج داشته و راه ارتباط ایشان هم از مساکن و بورتهای این مردم بیابانی چادر نشین بوده است چینیها از طرفی و ایرانیها از طرفی دیگر خواهی نخواهی برای باز نگاهداشتن راه ارتباط بممالک یکدیگر مجبور بوده اند با این اقوام دست و پنجه نرم کنند و یا با دادن باج و خراج و حفظ مناسبات دوستانه طرق کاروانی بین آسیای شرقی و غربی را مصون و دایر نگاهدارند.

ناحیه وسیع مذکور در فوق را از جهت میزان پستی و بلندی بدو قسمت مشخص میتوان تقسیم کرد: یکی دشتهای کم ارتفاع سبیری جنوب غربی و ترکستان^(۱) واقع در میان نجد ایران و نجد پامیر و سلسله کوههایی که در دنباله این نجد اخیر بموازات یکدیگر تا حدود دریاچه بائیکال^(۲) کشیده میشود. دیگر قسمتی که بین این رشته کوهها و دیوار چین و کوه خینگان کبیر قرار یافته و مرکب از چند دشت بی آب و علف ریگزاری است با ارتفاعات بالنسبه زیاد که اطراف هر کدام از آنها را یکی دورشته کوه گرفته است. مهمترین این نواحی دشت مغولستان است در شمال بین کوههای

(۱) در این مقدمه جغرافیائی هر جا ذکر ترکستان و افغانسان و خراسان میشود مقصود آن نواحی است که امروز آنها را باین اسمی میخوانند نه وسعت و مفهیم تاریخی آنها.

(۲) Baikal

خینگان کبیر و سلسله جبال یابلتوتی^(۱) و کوه های آلتائی^(۲) که بوسیله دشت گبی^(۳) بصرای دز و نگاری^(۴) بین کوههای آلتائی و تیان شان^(۵) و بدشت ترکستان شرقی و نواحی ختن و کاشغر (محصول بین جبال تیان شان و ... قراقروم و کورن لن^(۶) می پیوندند.

در دره های این جبال و دامنه های آنها غالباً در فصول بارانی و مواقع ذوب برفهای قتل مرتفع علفهای فراوان میروید و غیر از واحات حوالی رودخانه ها و دره های جبال جنوبی تر که بواسطه اعتدال نسبی آب و هوا و نزدیکی بممالک متمدن مجاور استعداد شهر شدن و سکونت دادن مردم در آنها فراهم است بقیه اراضی یورت مردمان صحراگرد است که بیشتر اوقات در دنبال علف و هوای ملایمتر در حرکتند بهمین جهت هم مقام و محل ثابتی ندارند.

راء طبیعی این دو قسمت شرقی و غربی بیکدیگر معابری است که بین کوههای متوازی واقع در فاصله میان دریاچه بایکال و نجد پامیر وجود دارد و از آنها از همه وسیعتر و برای عبور آسانتر معبرین جبال آلتائی و کوههای تیان شان است که نهر ابریش^(۷) از شعب شط^(۸) آب^(۹) از آن میگذرد اما معابری که در کوه های تیان شان اتفاق افتاده و راء ارتباط نجد پامیر بدشت ترکستان و نجد ایران از میان آن است همه تنگ و بهمین مناسبت استفاده از آنها مشکل است.

نجد پامیر که بسبب ارتفاع زیاد فارسی زبانان مجاور آنرا بام دنیا لقب داده اند در حقیقت نجدی هموار نیست بلکه عقده کوهستانی آسیای مرکزی است و نقطه ایست که چند رشته کوه و بکده رودخانه و شط^(۱۰) از آن ابتدا و بجهت چند متوجه میشوند. کوههای مهمی که منشأ آنها این عقده کوهستانی است در شمال جبال تیان شان است که از حوالی سمرقند تا داخله ترکستان چین امتداد دارد و در جنوب کوههای کورن لن^(۱۱) و قراقروم و هیمالیا که همه بموازات یکدیگر در جهت شمال غربی بجنوب شرقی بین نجد تث و جلگه های سند و گنگ کشیده شده و از دره های بین آنها هر کدام يك شط جاری است. در طرف مغرب دورشته کوه از پامیر شروع می شود یکی سلسله هندو کوه

Kuen-Lau (۶) Thian-Chan (۵) Dzungari (۴) Gobi (۳) Altai (۲) Iabloutoi (۱)
Ob=Obi (۸) Irtych (۷)

یا هندوکش و دنباله های آن یعنی کوه بابا و سفید کوه و سیاه کوه و کوه های شمال خراسان حالیه دیگر سلسهٔ سلیمان که در امتداد سطح سند جهت جنوب را گرفته ببلوچستان و سواحل اوقیانوس هند ختم میشود.

راه های عمدهٔ ممالک اطراف پامیر یعنی ترکستان و کاشغر و پنجاب و افغانستان حالیه و ایران بیکدیگر از طریق معابر جبالی است که اسم بردیم و چنانکه بعدها در ضمن شرح وقایع خواهیم دید عموم لشکر کشیهای مردم آسیای شرقی و مرکزی بترکستان و افغانستان حالیه و ایران و یا تاخت و تازهای ایرانیها بآسیای مرکزی و کاشغر و هند از طریق همین معابر سخت و صعب العبور انجام گرفته است.

اوضاع طبیعی - از مختصر معرفی که باحوال اوضاع جغرافیای این قسمت وسیع

از آسیا پیدا کردیم معلوم شد که جزء عمدهٔ آن یا صحرا و ریگزار است و یا کوهستان و نجد های مرتفع فقط در حاشیهٔ این ریگزارها و در دامنه های جبال پر آب و علف نواحی طبیعی قابل سکونت چندی است که از خیلی قدیم بر سر تصرف آنها بین متمدنین شهر نشین و چادرنشینان بیابان گرد نزاع و جنگ واقع میشده و در نتیجه غلبه یا مغلوبیت یکی از دو طرف زمانی بدست متمدنین و اوقاتی در مملکت بدویان بوده است و این نواحی طبیعی در این قسمت از آسیا چهار است:

۱ - ناحیهٔ محصور بین جبال خینگان و یابنوتی و آلتای و کوه های سایان ^(۱) یعنی حوضهٔ دریاچهٔ بایکال و انهار سینگا ^(۲) و آرغون ^(۳) و یکر و لن ^(۴) و شعب این انهار.

۲ - دو دامنهٔ جبال تیانشان و دره های علیای جیعون (آمودریا) و سیحون (سیردریا) یعنی حوضهٔ دریاچه های بالعش و قره گول و ایسی گول و درهٔ انهار ایلی و چو و قرلسو که قسمت شمال غربی آنرا در دورهٔ قبل از مغول ترکستان و قسمت جنوب شرقی آنرا فرغانه مینامیدند.

۳ - فضای محصور بین جبال تیانشان و کوین لن و نجد پامیر یعنی حوضهٔ نهر تاریم و شعب آن مثل ختن دریا و یارقند دریا و کاشغر دریا و آق سو که امروز ترکستان شرقی یا ترکستان چین خوانده میشود ولی پیش مسلمین با اسم کاشغر و ختن معروف بوده است.

۴ - قسمت بین کوه‌های تیان‌شان و نجد پامیر و نجد ایران و بحر خزر یعنی حوضه دریاچه آرال یا بحیره خوارزم و دره‌های وسطی و سفلی سیحون و زرفشان و جیحون که در ایام مقارن استیلای مغول سه قسمت مجزئی بود :

اول - ناحیه مجاور نجد ایران یعنی دره‌های انهار مرغاب و تاجن و اکثر آن جزء خراسان محسوب می‌شده و بلاد معتبری مثل مرو و بلخ و فاریاب و مرو و رود و غیره داشته.
دوم - قسمت بین بحیره خوارزم و بحر خزر و نواحی مجاور مصب جیحون که خوارزم نامیده می‌شده و بلاد عمده این قسمت در آن ایام عبارت بوده است از اورگنج (کرگانج) یا جرجانیه کرسی این ولایت و هزار اسب و بخوره (یخوق).

سوم - قسمت بین جیحون و سیحون و مرتفعات غربی پامیر که ماوراءالنهر اسم داشته است.

غیر از این سه ناحیه در دامنه‌های هندوکوه و دره‌های علیای جیحون بعضی نواحی طبیعی کوچک دیگر نیز از قبیل بجایان (صغایان) و بدخشان و خان و غیره بوده است که چون اهمیت نواحی دیگر را ندارند ذکر آنها در تاریخ کمتر بمیان می‌آید.

ماوراءالنهر یعنی قسمت آن طرف شط جیحون از تمام قطعات دیگر آبادتر و مهمتر بوده و بلاد معتبر داشته که همه در استیلای مغول ویران و بعضی هم‌بکلی نابود شده و از میان رفته است؛ اهم این شهرها در آن ایام بقرار ذیل بوده است:

بخارا و سترقند و خجند و کس و ترمذ و نخسب (سف) و چاچ و اثرار و طراز و تناکت و اسیجات و غیره.

از چهار ناحیه طبیعی فوق ناحیه اول مسکن اصلی دسته ای از زرد پوست‌هاست که بعد ها بعنوان کلی مغول و تاتار یا آتر معروف شده و بریاست چنگیز خان و اولاد او ممالک آسیای شرقی و مرکزی و غربی را تحت استیلای خود در آورده و عظیم‌ترین صدمات را بمردم این بلاد رسانده‌اند. کاشغر و ختن هم اگر چه در ایام قدیم مسکن يك دسته از آریاهای سفیدپوست بوده و هنوز هم آثار تاریخی عدیده از ایشان در آن سر زمین بدست می‌آید ولی از اواسط هائده دوم هجری بدست يك طایفه از ترک‌ان افتاده و از آن زمان بعد تدریج مسکن و مقن دولت ترکها شده است.

مسکن اصلی ترکها ناحیه دووم یعنی دامنه های جبال تیانشان و ناحیه شمال بحیره خوارزم و دریای مازندران و آنطرف سیحون است؛ بلاد این قوم از طرفی بمساکن طایفه مغول میرسیده و از طرفی دیگر بممالک آریانه های ماوراءالنهر و ایران محدود میشده است.

صرف نظر از بعضی عناصر آریائی کاشغر و ختن و ایرانیهای ماوراءالنهر و خوارزم از بحر خزر تا دریای اُخْتَنگ و دیوار چین آسیا مسکن طوایف مختلفیه مغول و ترک بوده که باقتضای اوضاع طبیعی این ناحیه که جز با بدویت و چادر نشینی با جنس دیگری از معیشت مساعد نیست همه وقت بیابان نوردی و طلب چراخورد و غارت ممالک آباد و حمله بچین و ماوراءالنهر و ایران انجام میدادند و باوجود ضررت های بسیار که از دست متمدنین این ممالک میخوردند هیچگاه از پای نمی نشستند و بالای دائمی جان ایشان به دهان آمد.

طوایف ترک و مغول - در آخر قرن ششم هجری آسیای شرقی و سواحل اوقیانوس کبیر یعنی دوئالکت گره بر چین اصلی بین دو سلسله سلطنتی تقسیم میشده یکی سلسله سلاطین کین^(۱) که رؤسای یک دسته از زرد بوستان منچو بودند که برخاسته یعنی چین شمالی مسلط آمده و بر آن سرزمین حکومت میکردند و نسبت بچینیها قومی خارجی محسوب میشدند؛ پایتخت این سلسله گاهی شهر کینگ (کین) بود و گاهی شهر تائی فونگ^(۲) در کنار نهر زرد (هوانگ هو)؛ دیگر سلسله سونگ^(۳) که از چینیهای اصلی بودند و بر چین جنوبی سلطنت داشتند؛ پایتخت این سلسله در شهر هانگ جو^(۴) قرار داشت (در کنار اوقیانوس کبیر و جنوب شانگهای).

متصرفات این دو سلسله از شمال و مغرب محدود بمسکن طوایف مختلفه ترک و مغول می شد بطوری که تمام آسیای مرکزی و شمالی را چنانکه پیش هم گفتیم این اقوام مسکون کرده بودند.

مغول طوایف پیشمار بوده اند که از جهت کثرت عدد خانواده و وسعت اراضی بایکدیگر خیلی فرق داشته اند و اهم ایشان طوایف ذیلند:

۱ - قبیلهٔ تاتار و قزاقان ، مسکن ایشان محدود بوده است از شمال بشط آرقون و نهر سیلنگا و مملکت قوم قزاقان ، از مشرق بمملکت ختا (چین شمالی) از مغرب بمملکت قوم اویتور ، از جنوب به تبت و مملکت قوم ننگوت (تنگوت) این دو قبیله از وحشی ترین قبایل زرد پوست آسیای شمالی بوده و چندان اهمیت و اعتباری نیز نداشته و غالباً خراجگزار امپراطوران کین محسوب میشدند . لباسشان از پوست سگ و موش و خورا کشان از گوشت همین حیوانات فراهم می آمده و با اینکه نام و نشان چندانی نداشته اند عجب اینست که پس از تسلط یافتن چنگیز خان برایشان نام این طایفه یعنی کلمهٔ تاتار بر تمام طوایف زرد پوستی که در تحت حکم چنگیز در آمده اند اطلاق شده و اردو و اتباع و یاران چنگیز همه تاتار و تتر خوانده شده اند و این کلمه منحصرأ در دوره های اول هجوم مغول نام عمومی ایشان بوده ، بعدها کلمهٔ مغول هم معمول گردیده است .

۲ - طایفهٔ کوچک فبات معروف به ' بورجین ' که همان طایفه ایست که چنگیز خان از میان ایشان بر خاسته ، مسکن ایشان مابین دو نهر ' آن ' و ' کرولین ' و دامنه های جبال قراقرم ^(۱) (بابلنوی حالیید) .

۳ - قبایل اویرات و آراد و جلایر مابین نهر آن و دریاچهٔ بایکال .

۴ - قوم کرائت مسکن ایشان واحات شرقی داخلهٔ صحرای گبی و جنوب دریاچهٔ بایکال تا دیوار چین .

این قوم چنانکه بعد نیز خواهیم دید در مدت دو قرن (مائه پنجم و ششم هجری) قویترین اقوام مغولستان بودند و بر بیشتر طوایف اطراف حکومت داشتند و از سال ۳۹۸ هجری که پادشاه ایشان قبول دین مسیح کرده بود باین آئین گرویده و بهمین جهت از همان ایام در اروپا مشهور شده و افسانه ها در باب این قوم و پادشاه ایشان بین مردم آن قلمعه اتناز یافتند بود .

۵ - قبیلهٔ ایلان از قبایل ترک مسکنشان در حوضهٔ علیای نهر آرخن و دامنه های جبال آلتائی و دریاچه های آن حدود که مثل قبیلهٔ کرائت مسیحی بودند

(۱) (۲) این ریشه کوه را باید با سلسله ای که امروز قراقرم خوانده میشود در جنوب روسان ترکیه و میان کسیر و اعمت اسماء نمود

ولی با آن طایفه صفائی نداشتند و دائماً در زد و خورد بسر میبردند .

۶ - ترکان اویغور که با آئین مانوی اعتقاد داشتند و بر روی هم متمدنترین اقوام ترك و مغول بودند ، مسکن ایشان شمال شرقی ترکستان شرقی حالیه و شمال دریاچه لب نور و نهر تاریم یعنی شهرهای تور فان و پیش بالغ (گوجن حالیه) و یرقول و قره شهر بوده و ما بعدها باز از این قوم صحبت خواهیم داشت .

۷ - ترکان قره لُق که مملکتشان در جنوب مملکت اویغور ها واقع بوده و تمام حوضه سفالی نهر تاریم را شامل میشده ، و همین قومند که با اسم خلیج در میان شعرای ما بموزونی قامت و حسن صورت معروف شده اند .

۸ - ترکان قراختائی که مقارن استیلای چنگیز خان دولت عضیمی ما بین مملکت خوارزمشاهیان و مساکن مغولان شرقی تشکیل داده و ترکان قر لُق و اویغور را با جگزار خود کرده بودند .

تشکیل دولت قراختائیان و جنگهای ایشان با سلاطین ایران بخصوص با سلطان سنجر باید در تاریخ سلسله های گذشته دیدیم و ما نیز دوباره از این قوم گفتگو می کنیم . سرحد بین مملکت قراختائیان و متصرفات خوارزمشاهیان از طرف مشرق شط سیحون بوده .

طوایف مغول و ترك چنانکه دیدیم بقبایل متعدده منقسم بودند ولی مقارن ظهور چنگیز غیر از آنها که تبعیت امپراطوران سلسله کین را پذیرفته بودند از بقیه آنها که در طرف مشرق بودند فرمان پادشاه قبیله کرائیت را گردن نهاده و آنها که در طرف مغرب مغولستان سکونت داشتند زیر بار فرمان گور خان قراختائی سر می کردند .

قدرت بهم رساندن چنگیز و پدر او باعث شد که قبیله کوچک قیات ابتدا این طایفه را از تحت رقبت امپراطوران ختا خلاص کند سپس دولت های کرائیت و قراختائی را منقرض ساخته تمام قبایل مغول و ترك را تابع پش حکومت نماید و بعد ایشان بممالک متمدنه قدیم شرق و غرب مغولستان حمله برد .

اوضاع ممالک اسلامی مقارن استیلای مغول - سلطنت خوارزم در

سال ۵۹۶ بعد از فوت سلطان علاءالدین تکش بن ایبک ارسلان پسرش علاءالدین بن حقد

که قبل از فوت پدر قعلب‌الدین لقب داشت رسید. سلطان محمد پسر کوچکتر سلطان نکش بود، پسر بزرگتر او ملک‌شاه قبل از فوت پدر وفات یافت و چون در ایام حیات نکش ولیعهدی نصیب او بود بعد از فوت وی پسرش هندو خان مدعی علاء‌الدین محمد گردیدند و سلاطین غور نیز علی رغم علاء‌الدین محمد جانب او را گرفتند.

مقارن جلوس علاء‌الدین محمد سلطنت قسمتی از افغانستان حالیه و هندوستان غربی در دست سلاطین غور بود و دو برادر یعنی سلطان غیاث‌الدین و ملک‌شهاب‌الدین آن ولایت را در تصرف داشتند. این دو برادر که بر هرات و غزنین و بلخ و کابل و سیستان و کرمان استیلا یافتند و سلسله غزنوی را بر انداخته و بر طایفه غزنوی در قسمت شرقی خراسان قدیم و کرمان غالب آمده بودند فوت سلطان نکش را موقعی مناسب برای دست‌اندازی بخراسان پنداشتند و بمر و طوس تاختند و تاجر جان و بسطام از جانب خود شحنة فرستاده بازار و عقوبت‌رعایای خوارزمشاهیان مشغول شدند. سلطان محمد خوارزمشاه بیک حمله لشکریان غور را منهزم کرد و غوریان از در عذرخواهی در آمده مورد بخشایش و عفو خوارزمشاه قرار گرفتند (۵۹۷).

سلاطین غور کمی بعد باز تهیه سپاه دیده بسرخیس آمدند و از سلطان محمد واگذاری بعضی از ولایات خراسان را خواستند چون سلطان زیر بار تسلیم نرفت ملک شهاب‌الدین بطوس حمله برد و بتعرض مردم و ضبط اموال ایشان پرداخت و عامه را سخت از خود متنفر نمود از قضا در همین ایام برادرش سلطان غیاث‌الدین مرد و شهاب‌الدین بمر و رشت ولی در آنجا گرفتار لشکریان خوارزم شد و سپاهیانش شکست یافتند (۵۹۸). غوریان بار سوم بخيال نرم کردن دست و پنجه با خوارزمشاه لشکر بخوارزم کشیدند و شهاب‌الدین این بار با عده‌ای بسیار و چندین زنجیر فیل بکنار جیحون آمد و بخيال استیلای مقر سلطنت سلطان محمد را داشت ولی مردم خوارزم دست‌انفاق بیکدیگر دادند و خوارزمشاه نیز از گرزخان قراختائی و عثمان خان صاحب سمرقند کمک خواست و شهاب‌الدین را شکستی سخت داد بطوری که پادشاه غور نزدیک بود در معرکه بدست قراختائیان هلاک شود ولی بوساطت عثمان خان که راضی به هلاک یک نفر سلطان مسلمان بدست کفار نبود جانی سلامت از میدان بدربرد و برای تدارک کار و تلافی این وهن

امرا افتاد و هر کس در گوشه ای از آن سر با استقلال خواهی برداشت .
متصرفات سلاطین غور در هندوستان نصیب یکی از غلامان خاصه شهاب الدین
گردید که قُطَبُ الدِّينِ آيِيَك نام داشت و او در سال ۶۰۷ در میدان گوی بازی از اسپ
بزیر افتاد و جان سپرد .

از این تاریخ ببعده سلطنت هند بدست یکعده از غلامان سلاطین سابق افتاد
و مشهورترین ایشان شمس الدین ایشیش است که سلسله سسیه را در دهلی تأسیس کرده
و از ۶۰۷ تا ۶۳۳ بر هندوستان غربی و بلاد سند استیلا داشته و چنانکه خواهیم دید
در ایام فرار سلطان جلال الدین خوارزمشاه پسر سلطان محمد بهند این قسمت از هندوستان
در تصرف شمس الدین مذکور بوده است .

قسمت هرات و فیروز کوه (شمال افغانستان حالیه) به امیر محمود پسر سلطان
غیاث الدین رسید و او چون مردی عیاش و شرابخور بود در مردستان از اطاعتش سرپیچیدند
و اختلال در کارها پیش آمد تا آنکه او را در سال ۶۰۹ بقتل رساندند و بجای او
تاج الدین علیشاه برادر سلطان محمد خوارزمشاه را که بامیر محمود پناهنده شده بود
بسلطنت برداشتند ، خوارزمشاه کسی را مأمور قتل برادر کرد و فیروز کوه و هرات
را ضمیمه ممالک خود ساخته سلسله سلاطین غور را بر انداخت (۶۰۹ و) سپس
در سال ۶۱۱ غزنین را نیز مسخر کرد و سرحد قلمرو خود را از طرف شرق به
هندوستان رسانید .

سلطان محمد خوارزمشاه در مدتی که بتسخیر متصرفات سلاطین غور
مشغول بود از کار عراق و سرحدات غربی ممالک خود نیز غفلت نداشت چنانکه در همین
ایام یعنی در ۶۰۶ هازندران را که مدتها بود اسپهبدان طبرستان در دست داشتند تسخیر
کرد و سال بعد از آن کرمان را هم ضمیمه دولت خود نمود .

از اواسط مائه ششم هجری ببعده جماعتی از ترکان زرد پوست شمال چین
در ولایت کاشغر و ختن دولتی بزرگ بنام دولت قرآختابان تشکیل داده بودند و چون
از آئین بودائی و کنفوسیوسی پیروی میکردند با مسلمین ممالک مجاور حسن سلوک نداشتند
بلکه بایشان آزار بسیار میرساندند و همین قوم بودند که در سال ۵۳۶ در جنگ فطوان
سلطان سنجر را بتحریر آئیسیر خوارزمشاه شکست عظیم دادند و بر تمام ماوراءالنهر

مسلط آمدند و آن ناحیه را که از زمان امرای سامانی در دست اولاد ایلک خان یعنی آل آفراسیاب بود تحت اطاعت خود آوردند ولی آن سلسله را که ترک و مسلمان بودند منقرض نکردند و بهمان گرفتن خراج قناعت نمودند. آخرین این ملوک خانیه نصره الدین عثمان خان بن ابراهیم سابق الذکر است که در سمرقند اقامت و لقب سلطان السلاطین داشته و از ۶۰۰ تا ۶۰۹ حکومت میکرده است .

قراختائیان پادشاهان خود لقب گورخان که گویا معنی خان خانان را دارد میدادند و یکی از این پادشاهان که معاصر امیر خوارزمشاه (۵۳۵-۵۵۱) بود پس از استیلاء بر ماوراءالنهر با ممالک خوارزمشاهیان همسایه شد و آنز برای آنکه راه او را سد کنند قبول کرد هر سال ۳۰۰۰۰۰ دینار زرباو باج دهد و گورخان متعرض خاله او نشود و این رسم برقرار بود تا زمان سلطان محمد خوارزمشاه .

این پادشاه که آن همه ممالک را مسخر کرده بود و خود را از هیچکس کمتر نمیدانست پرداخت خراج را بیادشاهی مشرک و هندی عظیم پنداشت بهمین جهت دوسه سال در ادای آن تعویق کرد و بین او و گورخان بر سر این مسئله کدورت حاصل شد بخصوص که از مردم بلاد مختلفه ماوراءالنهر و بخارا که سالها بود در زیر حکم عمال قراختائیان سر میگردیدند مراسلات متعدد بخوارزمشاه میرسید و ایشان او را با استخلاص آن نواحی تشویق میکردند ، سلطان محمد در سال ۶۰۷ عازم گرفتن بخارا و سمرقند گردید و سه بار با گورخان جنگ کرد ، بار اول بخارا را گرفت و او را اسکندر ثانی و سنجر لقب دادند . بار دیگر نزدیک بود در میان لشکریان قراختائیان گرفتار شود ولی بسلاحت گریخت ، دفعه سوم عثمانخان صاحب سمرقند و گوجلکخان پادشاه قوم تائمان که هر دو سابقاً تبعیت گورخان را پذیرفته بودند با خوارزمشاه ساختند مخصوصاً کوچلکخان که از طرف مشرق همسایه ممالک قراختائی بود بسطغان محمد خفیه بیغام داد که او از جانب مشرق و خوارزمشاه از سمت مغرب ممالک گورخان را طرف تعرض قرار دهند و او را مستأصل کرده متصرفاتش را بین خود تقسیم نمایند چنانکه بالاخره هم خوارزمشاه در ۶۰۷ بکمک کوچلک سلسله قراختائیان را از ماوراءالنهر برانداخت و گورخان بدست کوچلک اسیر گردید و بعد از دو سال مرد .

خوارزمشاه بعد از آنکه حدود ممالک خود را از طرف شمال شرقی و مشرقی

بکاشغر و لب سند رسانید بسمت مغرب یعنی عراق توجه کرد و این ممالک را در این تاریخ اتابکان فارس و آذربایجان در دست داشتند و نفوذ روحانی خلیفه عباسی التأصیر الدین الله (۵۷۵ - ۶۲۲) نیز در این اقطار تاحدی باقی بود خوارزمشاه بچند علت با خلیفه صفائی نداشت یکی از آن جهت که خود را بهیچوجه از سلاطین آل بویه و سلجوقی کمتر نمیدانست و میخواست همانطور که ایشان خلفار را دست نشانده خود کرده بودند حکم او نیز در بغداد نافذ باشد و پدرش سلطان تکش نیز در اواخر سلطنتش بهمین عزم با خلیفه از در مخالفت درآمد و بین ایشان کشمکشها شد دیگر آنکه خلیفه یکبار در موقع قبول علم و هدایائی که خوارزمشاه برای حجاج پیش او فرستاده بود بفرستادگان خوارزمشاه اهانت کرده و علم و هدایای جلال الدین حسن اسماعیلی معروف و مشهور به نو مسلمان از جانشینان حسن صباح را مقدم بر علم و هدایای خوارزمشاه داشته و چند نفر از فدائیان اسماعیلی را بر ضد دشمنان خود بخدمت پذیرفته و با این رفتار سخت او را آزرده خاطر کرده بود، گذشته از اینها در موقعیکه سلطان محمد خوارزمشاه غزنین را بتاريخ ۶۱۱ گرفت و خزانه شهاب الدین غوری را تصرف نمود در آنجا احکام و فرامینی بمهر و امضای خلیفه یافت که شهاب الدین را بدشمنی و مخالفت با خوارزمشاه تحریک میکرده و حتی از دعوت قراخانیان نیز بتسخیر ممالک خوارزمشاهیان خودداری نداشته است.

خوارزمشاه از علمای مملکت خود فتاوی چند گرفت مبنی بر اینکه بنی عباس محقق بخلافت نیستند باید یکنفر از سادات حسینی را باین مقام برگزید بخصوص که ناصر خلیفه در حفظ ثغور ممالک اسلام سستی کرده و هر تکب خلافهایی شده است که دفع او را بر هر مسلم واجب میکند بهمین نظر خلیفه را معزول اعلان کرده نام او را از سکه و خطبه انداخت و یکی از سادات ترمذی را خلیفه خواند.

خوارزمشاه در ۶۱۴ بقصد بغداد لشکر کشید و در عراق باتابک سعد بن ذنکی که بقصد تسخیر آن ممالک آمده بود مصادف شد و او را اسیر کرد ولی اتابک با قبول ادای چهار دانگ از محصول فارس و بعضی امتیازات دیگر جان بسلامت بدر برد؛ بهمین وجه اتابک از بک را که از آذربایجان بخیال گرفتن عراق آمده بود منهزم کرد و او نیز اطاعت خوارزمشاه را گردن نهاد و امان یافت.

خوارزمشاه عدّه‌ای از سپاهیان خود را از همدان باسدآباد فرستاد ولی چون زمستان بود لشکریانش در گردنه اسدآباد از برف و سرما صدمه زیاد خوردند و قسمت قلیلی از ایشان بعراق برگشتند رسالطان مصمم شد که تهیه کار خود را برای تسخیر بغداد و سرکوبی خلیفه ببیند ولی چون از کار ممالک اصلی خود و ماوراءالنهر اطمینان خاطر نداشت بخراسان عودت نمود .

سلطان محمد نظر بآنکه نسبت بخلیفه و طبقه روحانیین که اطاعت خلیفه را فرض ذمه خود میدانستند اعتماد نداشت و سکه بلاد تابعه خود را هم زیاد مورد اطمینان خویش نمی دید از ترکان دشت قبچاق یعنی قوم و تئلی که مادر او ترکان خانون نیز از ایشان بود لشکریانی بعنوان فراول درست کرد و آن جماعت بیرحم خونخوار را طرف اءاماد خود فرار داد و ترکان مزبور بحمايت ترکان خانون زمام اختیار کارها را در دست گرفتند و در حقیقت برای سلطان محمد قدرتی باقی نگذارند و ترکان خانون که باسندظهار اغوام ترک خود عمان امور را در دست داشت همواره باسلطان محمد اختلاف حاصل میکرد و سلطان جارهای نمی دید که جز آن در غالب موارد از رأی مادر خود و ترکان قبچاقی اطاعت کند و در واقع آلت اجرای مقاصد ایشان باشد و این امر یکی از علل عمده ضعف قدرت خوارزمشاه و از اسباب پراختادن دولت او بود . یکی از حرکات زشت سلطان محمد که باعث رنجش خاطر مادر او ترکان خانون و طبقه روحانیین و اکبر رعایای او گردید قتل شیخ مجدالدین سرف بن المؤید بسادی عارف معروف است .

شیخ مجدالدین بسادی شاگرد عارف بزرگ شیخ نجمالدین کبری مؤسس طریقه عرفای کبروته بوده و بعد از مراد و امام خود در خوارزم مقامی معزز و بیروان بسیار داشته و اصحاب او بعزت فراوانی عدد و نفوذ مورد کینه سلطان محمد محسوب میشدند .

سلطان در سال ۶۱۲ درست معلوم نیست بچه عمت و بهانه شیخ مجدالدین را بقتل آورد و با اینصورت میگویند آنرا از این کرده زشت بشماران شد با این حرکت خود در میان مردم دشمنان زیاد پیدا کرد مخصوصاً طبقه روحانی که بعزت صفیان سلطان برخلافه از او دلتنگ شده بودند بر اثر قتل شیخ مجدالدین بیشتر از پیشر کینه خوارزمشاه را در دل گرفتند و این نیز یکی از اسباب سستی اساس کار او گردید . در چنین موقعیکه سلطان محمد نه از جانب مادر و قشون خود بمطمن خاطر بود و نه در میان مردم و روحانیین دوست و هوی خواه با رجائی داشت ؛ انتظامات اداری و لشکری او نیز چندان طرف اطمینان محسوب نمیشد چنگیز خان باتشویی تازه نفس و لشکریانی منظم و تشکیلات لشکری صحیحی بممالک خوارزمشاهان حمله برد و بشرحکه خواهیم داد اساس دولت سلطان محمد را باآسانی برچید .

این بود مجملی از احوال ممالک اسلامی مستشرق مقارن استیلای مغول . ممالک دیگر اسلامی از قبیل الجزیره و شام و مصر در دست کردان ایوبی و امرای جزیه بود و ایشان هم غالباً سرگرم جهاد با صلیبون فرنگی بودند ؛ آسیای صغیر را باز ماندگان سلاجقه روم در تصرف داشتند ولی امرای مزبور هم بی معارض نبودند بچه عیسویان روم شرقی و

آناطولی نمیگذاشتند سلطنت ایشان بی مدعی باشد و غالباً اوقات این سلسله از سلاطین مسلم هم بجهاد میگذشت .

در چنین موقعی که عالم اسلام از هر طرف مورد تهدید و تعرض بیگانگان بود از قضا در هیچیک از ممالک اسلامی یکنفر پادشاه مقتدر یا فرمانفرمای مدبر عاقل وجود نداشت که با زور بازو یا بنیروی عقل از پیش آمدن سیلهای خانه بر انداز جلوگیری کند و نگذارد ممالکی که چشم و چراغ دنیای آن عصر بود پای کوب سم ستوران وحشی ترین قبایل و دستخوش اغراض اعدی عدو تمدن و آبادی گردد بلکه برعکس زمام اختیار امور مسلمین در دست خلیفه بی کفایت مغرضی مثل الناصر لدین الله و پادشاه غافل بی تدبیری مانند سلطان محمد خوارزمشاه بود که اغراض شخصی و خصومت‌های فردی ایشان بالاخره آتشی در عالم برافروخت که خاندان هر دو را بباد داد و دود آن چشمه فروزنده تمدن مشرق را یکباره کور کرد .



فصل دوم

تشکیل دولت مغول

ظهور چنگیز خان - چنگیز خان که اصل اسم مغولی او تموچین است در حدود سال ۵۴۹ هجری در مغولستان تو لدیافته و پدرش یسو کای بهادر رئیس و خان قبیله قیات از قبایل مغول بوده است.

اجداد چنگیز خان و طوایف مطیع ایشان از مدت‌های پیش از آنکه پدرا و خراجگزار امپراطوران چین شمالی بودند و با آنکه گاه بسیار سرداران ایشان باج میدادند. یسو کای بهادر که مردی کافی ورشید بود در آن زمان ریاست خود طوایف مغولی را که در جوار یورت قبیله او سر میگردند باطاعت در آورد و تا آنجا اقتدار و اهمیت پیدا کرد که امپراطور چین از بسط قدرت او در وحشت افتاد و جماعتی را بجلوگیری او فرستاد ولی یسو کای بهادر غالب آمد و بزودی طوق رقیت را از گردن قبیله خود برداشته در کارها مستقل شد و اساس دولت بزرگی را که پسر تموچین بوجود آورد ریخت.

تموچین سیزده ساله بود که پدرش وفات یافت و چون جماعتی از مغول اطاعت او را گردن نهادند دوچار زحمت شد و پس از تحمل مشقات بسیار بر دشمنان غلبه کرد سپس پیش رئیس قبیله کرائیت که اونگ خان نام داشت و پیرو مذهب مسیح بود رفت و با او دوستی کامل پیدا کرد و اونگ خان نظر بسوابق الفتی که با پدر تموچین داشت او را پیش خود محترم میداشت و زبربار امر امپراطور چین برای دفع و سرکوبی او نمیرفت ولی این دوستی زیاد دوامی نکرد چه تموچین روز بروز قویتر میشد و اونگ خان از بیم آنکه مبادا روزی از عهده او بر نیاید بحیل در صدد ساختن کار او برآمد، اما تموچین از خیال او مسبوق شد و با اتباع خود هجرت کرد. اونگ خان قشون بعقب تموچین فرستاد و بین طرفین نزاع در گرفت و تموچین غلبه یافت و خان قبیله کرائیت کشته شد این واقعه بر شوکت و اسم و اعتبار تموچین افزود و بسیاری از قبایل

دیگر حکم او را پذیرفته زیر فرمانش درآمدند و از این تاریخ به چنگیز خان معروف شد. بعد از آنکه چنگیز خان بر قبیله کرائیت شایه کرد تا اینکه خان پادشاه قوم نایمان از بیم آنکه مبادا او نیز مورد تعرض و حمله خان مغول قرار گیرد در سال ۶۰۰ بتایانگ خان حمله برد و در حدود جبال آلتائی او را مغلوب و زخمی کرد و تایانگ خان کمی بعد جان سپرده قومش مغلوب چنگیز خان گردیدند و پسرش کوچلک خان فرار اختیار کرد.

بعد از تسخیر ممالک قوم نایمان چنگیز خان بعضی دیگر از اقوام مغول حدود تبت و مشرق ترکستان شرقی حالیه را مغلوب کرده در سال ۶۰۳ بر طوایف قرغیز غلبه یافت و بعزم سرکوبی کوچلک خان پسر تایانگ خان بنواحی رود خانه ایرتیش از شعب ابی قشون کشید اما همینکه بان حدود رسید کوچلک خان که در خود تاب مقاومت نمیدید راه فرار پیش گرفت و پس از تحمل مشقات بسیار پیش کورستان قراختائی رفت و در نژدای محصرم و محرم شد تا آنجا که کسور خان دختر خود را بزوجیت باو داد و او را در تحصیل ممالک از دست رفته پدری و احیای دولت قدیم کمک کرد.

دولت قوم اویغور و انقراض آن بدست چنگیز خان - قوم اوبدور تکی از

قبایل تاتارند که ابتدا در حوضه علیای نهر ارفون از شعب شطّ امور و دامنه های جبال قراقرم (بابانوئی حالیه) سکونت داشتند و مثل سایر طوایف مغول بیابان گردی سر می کردند.

در نیمه قرن دوم هجری جماعتی از ایشان بحدود ترکستان هجرت کردند و در حوضه نهر تاریم و نواحی پرآب خرم آن قرار گرفتند و آن نواحی را از دست تاتارها که قومی آریائی نژاد بودند و تمدن و زبان مخصوص داشتند گرفتند و برای خود در ترکستان شرقی دولتی معتبر تشکیل دادند شامل شهرهای تورفان و کوجا^(۱) و بیس بالغ و برفول^(۲) و قره سهر^(۳) و آلماغ (کولجای حالیه) و از این بلاد بیس بالغ که بمعنی

(۱) در سال بهر تاریم و مشرق جبال خان تشکری

(۲) در کنار دریاهای بهمن نام در حد اقصای ترکستان شرقی از طرف مشرق

(۳) در مصب نهر یلدوز و کنار دریاچه باغراج کول . نام این بلاد امروز بهمن اسامی باقی است.

پنج محله است پایتخت ایشان بود و این شهر همان است که آنرا حالیه اُرومچی میگویند و در جنوب صحرای دزونگاری و دامنه های شرقی جبال تیان شان واقع است .

قوم اویغور پس از استیلا بر بلاد ترکستان شرقی باتخارها مخلوط شدند و از اختلاط ایشان نژاد مخصوصی بوجود آمد که مدت چهار قرن بر بلاد مذکور در فوق حکومت داشتند و منشاء ایجاد تمدنی گردیدند که یکی از مهمترین تمدنهای دوره قرون وسطی است .

قوم اویغور بعلم سکونت در سرزمینی که معبر عموم اقوام متمدن آسیا در قرون وسطی بود واسطه ارتباط بین ایرانیها و چینیها و هندیها قرار گرفتند و چون خود نیز وارث قوم متمدن آریائی نژادی مثل تخارها شده بودند در نتیجه بعموم آثار تمدن متمدنین آن عصر معرفت حاصل کردند و بآئین های مختلفه آن ایام مثل بودائی و عیسویت و زردشتی و مانوی آشنائی یافتند و خان ایشان در سال ۱۴۳ هجری کیش مانی را پذیرفت و بتبع وی بسیاری از قبیله او بآئین مانوی گرویدند. ورود مبلغین عیسوی از ایران باین دیار سبب انتشار یکی از شعب خط سریانی در میان عیسویان اویغوری گردید و این جماعت کم کم زبان ترکی مخصوص خود را بآن خط که بخط اویغوری معروف شده است نوشتند و از همین طریق بوده است که مبلغین مسیحی در میان قبایل نایمان راه یافته و ایشانرا بآئین عیسوی آشنا و متدین کردند.

در اواسط قرن دوم هجری قوم اویغور قدرت فوق العاده پیدا کرده بر نواحی حدود رودخانه های سینگا و ارخن و کروان یعنی ممالک شمالی مغولستان استیلا یافتند و پای تخت خود را در قره بلغاسون از بلاد مجاور نقطه ای که بعدها قراقرم پای تخت چنگیزیان در آنجا بنا شد انتقال دادند و تا مدت یک قرن صاحب اختیار تام مغولستان بودند و امپراطوران چین مکرر از ایشان استمداد کردند ولی در سال ۲۲۶ قوم فرقیر که در قسمت غربی سیبری ساکن بودند آنها را از قره بلغاسون راندند و ناحیه ارخن را از ایشان گرفتند و دولت اویغور مجدداً بهمان حدود اول برگشت .

قوم اویغور در مدت استیلا بر ترکستان شرقی و واحات داخلی صحرای

گبی مرکزی این ناحیه را که در قدیم مسکن تخارهای آریائی نژاد بود بتدریج ترك کردند و اگرچه باز آداب و تمدن آریاهای آسیای غربی غلبه داشت ولی قوم تخار از میان رفت و اویغورها که اول طایفه‌ای از ترکان زردپوستند که بتمدنی عالی آشنائی پیدا کرده‌اند جای ایشانرا گرفتند.

از آثاری که این اواخر در شهرهای مختلفه گبی و ترکستان شرقی مخصوصاً در تورفان بدست آمده ثابت شده است که تمدن قوم اویغور بکلی تمدنی آریائی است و چندان اثری از تمدن چینی ها در آن مشهود نیست مخصوصاً وضع لباس و نقاشی و غیره از ایرانیها مقتبس است و همین نکته میفهماند که ارتباط اویغورها با همسایگان آریائی نژاد مغرب بمالکشان بیشتر بوده است تا با چینی ها.

امر دیگری که نفوذ تمدن ایرانی را در میان قوم اویغور شدت داده معتقد شدن جماعتی از ایشان بوده است بمذهب مانوی.

مانویه چنانکه باید بدانیم مردمی باذوق و هنردوست و طرفدار جدی زیبایی و جمال بودند مخصوصاً سبک نقاشی خاصی داشتند که منشاء آن همان نقاشی ایرانی عهد ساسانی بود.

قوم اویغور از معلمین ایرانی خود این نقاشی را اقتباس می کردند و کتب و آثار و ابنیه مذهبی خود را بهمان سبک تزیین می نمودند. این سبک نقاشی اویغوری که این اواخر آثار زیاد از آن کشف شده پس از استیلای مغول بر ترکستان شرقی بتوسط این قوم اخیر بچین رفته و در چین تغییراتی در آن وارد شده و همین نقاشی است که در عهد انتشار مغول در ایران باز دیگر بمملکت ما برگشته و سبک نقاشی و تذهیب عهد مغول و تیموری و صفوی از آن بیرون آمده است.

قوم اویغور چنانکه گفتیم همه بدین مسیح و بودائی و مانوی معتقد بودند و اسلام هیچوقت در میان ایشان راه نیافته بود.

در میان اقوام ترك مشرق سمرقند و سیحون اول قومی که قبول اسلام کردند طایفه فرلق بودند که ابتدا در حدود جبال تارباگاتای سکونت داشتند و همین قومند که قبل از اسلام آرردن اویغورها را در گرفتن ناحیه اورخن و مغولستان شمالی کمک کرده و در سال ۱۳۴ امپراطور چین را شکستی سخت داده بر ولایات کاشغر و ختن

و یارقند استیلا یافتند و دولتی برای خود تشکیل دادند و در قرن سوم هجری اسلام آورده با ممالک سامانی و غزنوی نیز همسایه شدند.

چنانکه سابقاً گفتیم گورخان قراختائی معاصر سلطان محمد خوارزمشاه در سالی که ماوراءالنهر را از ملوک خانیه گرفت و عثمان خان سلطان السلاطین را دست نشانده خود نمود بلاد اویغور را هم مطیع خویش ساخت و از جانب خود داروغه‌ای بآنجا فرستاد. این داروغه رسم جور و ظلم پیشه کرد و مردم را از حکومت قراختائیان متنفر ساخت. همینکه آرازه پیشرفتهای چنگیز خان بگوش پادشاه قوم اویغور رسید داروغه گورخان را کشت و نمایندگان پیدش خان مغول فرستاده متابعت فرمان او را پذیرفت و ازین تاریخ از یاران چنگیز گردید.

قوم اویغور همانطور که در فوق نیز یادآور شدیم نوشته های خود را بخط اویغوری مینوشتند و دفاتر و دواوینی داشتند که باین خط نوشته میشد، اختلاط ایشان با مغول این خط را در میان اتباع چنگیز خان معمول کرد و از این تاریخ با سوادان مغول و دیران ایشان خط اویغوری را می آموختند و نوشته های مغولی را بآن مینوشتند.

مجاور شدن مغول با ممالک خوارزمشاهی . - بعد از آنکه کوچک خان در سال ۶۰۷ گورخان قراختائی را اسیر کرد بین سلطان محمد خوارزمشاه و او بر سر تقسیم ممالک متعلق بقراختائیان اختلاف بروز نمود و خوارزمشاه پس از آنکه چندبار نمایندگان پیدش کوچک فرستاد و نتیجه ای نگرفت باقشونی بعزم ممالک قراختائی در حرکت آمد و بدستبرد بقشون و اموال کوچک خان مشغول شد.

کوکچک نظر باینکه میخواست ولایت کاشغر را از وجود مخالفین مصفی نماید بآن حدود متوجه شد و سه سال متوالی (از ۶۰۷ تا ۶۱۱) در کاشغر و ترکستان شرقی حالیه بزد و خورد با اهالی آن بلاد مشغول بود و بر اثر بروز قحطی مردم بقبول فرمان او مجبور شدند. اگرچه قشون خوارزم شاه هم در این ایام بشهر پیدش بایغ رسیده بودند ولی ایشان باینکه قاعده بایستی از مسلمین کاشغر و ختن دفاع و سپاهیان سناک کوچک را دفع کنند باین کار که اقدام نکردند سهل است از رو بردن باقشون کوچک نیز احتراز نمودند و سلطان محمد از بیم آنکه مبادا کوچک خان بولایات

شمالی ماوراءالنهر حمله ببرد امر داد که مردم بلاد اسیجاپ و قرغانه و چاچ و آسان از مساکن خود کوچ نمایند و بشهرهای دیگر بیایند، بعد برای آنکه نقاط آباد فوق بدست اتباع کوچک نیفتد آنها را ویران ساخت.

در زمستان سال ۶۱۲ سلطان محمدخوارزمشاه از شهر جند (نزدیک سیحون و روبروی بلاد ترک نشین ترکستان) گذشته بطرف دشت قرقیز مسکن طوایف قبچاق حرکت کرد و در این حدود بایک دسته از لشکریان چنگیز که بسرکردگی پسر او توشی (جوجی) برای تعقیب یاغیان تاتار آمده بودند مصادف گردید.

توشی و رؤسای دیگر تاتار میل نداشتند که با مسلمانان جنگ کنند بهین جهت سلطان محمد پیغام دادند که ایشان فقط از طرف خان تاتار بمأموریت دفع یاغیان و تعقیب فراریان آمده اند. خوارزمشاه که مست غرور بود جواب داد که عموم کفار در چشم او یکسانند و همه دشمن مسلمین محسوبند و امر داد که بسپاهیان چنگیزی حمله کنند. جنگ بین تاتارها و لشکریان خوارزمشاه بنتیجه ای نرسید زیرا که اتباع چنگیز اگرچه در روز شجاعت بسیار بخرج دادند شبانه گریختند و خوارزمشاه در تابستان ۶۱۳ بسمرقند مراجعت نمود.

واقعه فوق که اولین زدو خورد بین سیاهیان سلطان محمد خوارزمشاه و لشکریان چنگیز بود اگرچه حکم جنگ رسمی را ندانست و چندان مهم نیز بنظر نرسید ولی از آن جهت که قدرت جنگی و رشادت جنگیان مغول را بخوارزمشاه نشان داد در ذهن او تأثیر بسیار کرد و همین امر یکی از جمله اموری بود که خوارزمشاه را در ضمن زدو خورد بامغول و ادار بمقرب نشینی از مقابل ایشان وعدم مواجهه با آن قوم در میدان وسیع میکرد.

مبادله سفرا بین خوارزمشاه و چنگیز . - سلطان محمد خوارزمشاه بعد از

فتوحاتی که لشکریان او را در آسیای مرکزی نصیب شد بخيال تسخیر ممالک چین افتاد و همواره سودای آنرا در دماغ خود می پخت و با آنکه بعضی از مصلحت اندیشان در انصراف او از این خیال میکوشیدند مفید نمی شد تا آنکه خبر فتوحات چنگیز در بلاد اورغور و تبت بگوش او رسید و شنید که خان مغول در سال ۶۱۲ شهر پکینگ (پکن) پای تخت چین شمالی را مسخر کرده است.

سلطان محمد برای آنکه حقیقت این اخبار را تحقیق نماید و بر میزان استعداد قشون مغول اطلاع حاصل کند هیئتی را بریاست یکی از ارکان دولت خود که سیداجل بهاء الدین رازی نام داشت بچین فرستاد. نمایندگان مزبور بعد از عبور از ترکستان شرقی بحدود یکن پای تخت سلسله کین که در این تاریخ بدست مغول افتاده بود رسیدند *

صاحب کتاب طبقات ناصری اطلاعات ذیل را شگافاً از سیداجل بهاء الدین گرفته و چنین نقل مینماید :

« چون بحدود طنجاج و نزدیک دارالملک آتئون خان (نام عمومی پادشاهان سلسله کین) رسیدیم از مسافت دور بشته بلندی سید در نظر آمد تا بدان موضع بلند دوسه روز منزل یازادت بود ما را که فرستادگان خوارزمشاهی بودیم چنان ظن افتاد که مگر آن بلندی سید کوه برف است و از راهبران و خلق آن زمین پرسیدیم گفتند آن جله استخوان آدمیان گشته شده است ، چون یک منزل دیگر رفتیم چنان زمین از روغن آدمی چرب و سیاه گشته بود که سه منزل دیگر در آن راه بایست رفت تا زمین خشک رسیدیم چندین تن از هفونک آن زمین بعضی رنجور و بعضی هلاک شدند ، چون بدر طنجاج رسیدیم بر یک موضع دریای برج حصار استخوان آدمی بسیار جمع بود که استفسار کرده آمد چنان تقریر کردند که در روز فتح این شهر بیست هزار دختر بکر را از این برج بیرون انداختند و همانجا هلاک شدند تا بدست لشکر مغل نیفتند این جمله استخوانهای ایشانست »

چنگیز خان نمایندگان خوارزمشاه را با احترام تمام پذیرفت و بایشان پیغام داد که بساطان خود بگویند که چنگیز هم چنان که خود را پادشاه شرق میداند خوارزمشاه را نیز فرمانفرمای غرب میشمارد و عایل است که بین طرفین صلح و مسالمت برقرار بماند و از ممالک خوارزمشاهی و چنگیزی کاروانها و تجار بیایند و بروند و ائمه و مال التجاره های خود را معاوضه و داد و ستد کنند .

بدویان مغولسان بناسبت احتیاجی که بمحصولات و ائمه بلاد آباد اطراف مساکن خود داشتند بتجارت و دایر نگاه داشتن طرق معاملات اهمیت بسیار میدادند و قبل از عهد چنگیز بین طوایف مغول و مردم چین تجارت معتبری دایر بود و سکنه مسلمان ترکستان شرقی و اوینورها واسطه این تجارت محسوب میشدند .

تجار مسلمان رعایای خوارزمشاه از یک طرف و چنگیز خان از طرفی دیگر مایل باقتراح راههای تجارتی قدیم و دایر ماندن آنها بودند ولی خوارزمشاه شخصاً باین مسائل اعتنائی نداشت و سیاست جهانگیری چشم خرد او را پوشیده بود چنانکه نمایندگان را که بچین فرستاد فقط بجهت کسب اصلاح و تحقیق اخبار و دانستن قدرت و قوت مغول بود و هیچوجه بمنافع رعایای خود و مصالح حال مملکت توجهی ظاهر

نیکرد ، برخلاف او چنگیز تجار مسلمان را بمالك خود جلب مینمود و بیش از همه چیز میل داشت که روابط بین او و خوارزمشاه بر اساس صلح و سلامت استوار بماند و کاروانان دو طرف دائماً در رفت و آمد باشند .

تجار مسلمان رعیت خوارزمشاه که در ممالك اطراف مثل جن و روسیه معاملات بسیار میکردند و غالباً با مردم این ممالك حساب داشتند از بروز جنك در این نواحی همه وقت ضرر بسیار میدیدند و هر وقت که صلح برقرار میگردد و راه تجارت باز میشد بدون فوت فرصت باب معاملات را مفتوح مینمودند .

بعد از آنکه لشکریان مغول حدود متصرفات خود را تاداعنه های غربی جبال آلتائی و تیانشان و حوضه دریاچه های بالخاش و ایسی گول بسط دادند و خوارزمشاه نیز حدود ممالك خود را بدشت قرقیز رساند تجار مسلمان رعیت خوارزمشاه در صدد برآمدند که از طرف معابر آلتائی با مغواستان و چین تجارت کنند و از راه کاشغر و ختن که در تصرف کوچلك خان بود احترام نمایند بخصوص که چنگیز خان راههای تجارتی را امن کرده و محافظینی (فرّجی) برای حمایت کاروانیان و مساعدت با ایشان در منازل کاروانی گماشته بود .

سه نفر از تجار مسلمان^(۱) با مقداری بارچه های زربفت قیمتی بخدمت چنگیز خان رفتند ، چنگیز امتعه ایشان را بقیمت خوب خرید و فوق العاده در اکرام ایشان توفیق و جماعتی از تجار رعیت خود را با فرستادگانی همراه تجار مسلمان کرده بممالك خوارزمشاه فرستاد .^(۲)

چنگیز خان برای سلطان محمد خوارزمشاه همراه این جماعت هدایایی نیز فرستاد و ایشان در بهار سال ۶۱۵ موقمیکه سلطان از عراق برگشته بود در ماوراءالنهر بخدمت او رسیدند و پیغامهای چنگیز را دریاب میل او بحفظ روابط مسالمت بسطان محمد رساندند و با اینکه خوارزمشاه از اینکه چنگیز او را پسر خود خوانده بود متغیر شد باز اثر حسن تدبیریکی از نمایندگان چنگیز و خواباندن آتش خشم خوارزمشاه سلطان مزبور بقبول معاهده ای با چنگیز تن در داد و طرفین تعهد کردند که دوستان یکدیگر را دوست و دشمنان هم را دشمن مشترك خود بدانند و کسیکه از طرف چنگیز

(۱) احمد حُجّتی و عبدالله بن امر حسن (یا امر حسن) حُجّتی و احمد بالجج

(۲) بریاست محمودخوارزمی و علی خواجه بخارائی و یوسف ابرازی .

این معاهده را پذیرفت شخصی بود از مردم ماوراء النهر بنام محمود که او را یتواج (بترکی یعنی فرستاده) لقب داده‌اند و گویا این محمود همان محمود خوارزمی است که اسم او را بعضی از مورّخین در ردیف فرستندگان چنگیز ذکر کرده‌اند. بعد از عقد این معاهده عدّه زیادی از تجار مغول (بین ۴۵۰ و ۵۰۰ نفر) بعزم ماوراء النهر حرکت نمودند و اجناس و امتعه گرانها از قبیل طلا و نقره و ابریشم و پارچه های قیمتی و مشک و احجار کریمه باخود آوردند و بشهر اثرار که اول خاک خوارزمشاهیان بود رسیدند. (۱)

امیر اثرار از جانب خوارزمشاه آینالچق معروف به غایر خان بود که باترکان خاتون مادر خوارزمشاه خویشی داشت (۲) او در مال تجار مغول طمع کرد و ایشان را پیش خوارزمشاه جاسوس قلم داد، خوارزمشاه بقول او اعتماد کرد و جواب داد که مواظب حال ایشان باشد.

غایر خان تجار مغول را باستثنای یکنفر که فرار کرد کشت و اموال ایشانرا ضبط نمود و آن يك نفر که جان سلامت بدر برد نزد چنگیز خان رفت و صورت آن واقعه هایلّه را پیش او تقریر نمود. (۳)

بعد از آنکه چنگیز خان از واقعه قتل تجار مغول آگاهی یافت يك نفر از مطلعین را که پدرش در خدمت سلطان تکش خوارزمشاه میزیست (۴) با او فرستاده تاتار پیش سلطان محمد روانه داشت و پس از اعتراض بحرکت زشتی که نسبت بتجار مغول شده بود تسلیم غایر خانرا خواست ولی سلطان محمد زیر بار قبول این تکلیف نرفت زیرا که بیشتر قشون و غالب رؤسای لشکری او از اقارب غایر خان بودند و در صورت تسلیم او سلطان نیز که آلت دست ایشان محسوب بود از میان برداشته میشد بعلاوه ترکان-

(۱) اثرار نامیست که قبل از استیلای مغول مسلمین بشهر قاراب مینادند و خرابه های این شهر که در ساحل غربی سبجون قرار داشته امروز دره فرسخی جنوب شرقی شهر ترکستان یا حضرة باقیست.

(۲) گویا برادرزاده ترکان خاتون بود (۳) بعضی از مورّخین فرمان قتل تجار مغول را از خود خوارزمشاه میدانند بهر حال مسؤولیت او در این قضیه ظاهر است (۴) باسم

خاتون نیز که در کارها قوی و بقدرت ترکان قنقلی مستظهر بود نمیگذاشت که خوارزمشاه
بچنین اقدامی مبادرت ورزد.

باری خوارزمشاه نه تنها درخواست چنگیز را نپذیرفت بلکه فرستادگان او را
هم کشت و بایک حرکت سفیهانه سیل هجوم مغول را بدست خود بطرف ایران و سایر
ممالک اسلامی شرق کشاند.

قتل کوچک و اقراض دولت نایمان در ۶۱۵. - چنگیز خان قبل از آنکه انتقام
رعایای خود را از خوارزمشاه بگیرد مصمم شد که کوچک خان را که در ترکستان
شرقی مستقر شده و بازار مردم مخصوصا مسلمین اشتغال داشت از میان بردارد آنکه
با خیال فارغ بممالک خوارزمشاهی حمله ببرد.

برای اجرای این مقصود چنگیز یکی از سرداران خود به نوبان را با قشونی
معظم بکاشغر فرستاد و جبه نوبان کاشغر را بسهولت گرفت و کوچک فراری شد.
جبه نوبان اول کاری که کرد این بود که بمردم آزادی مذهب داد و فشاری را که
بر اثر استیلای کوچک بر مسلمین بلاد ختن و کاشغر و غیره تحمیل شده بود
برطرف کرد.

کوچک بدون آنکه در مقابل مغول مقاومتی بخرج دهد از کاشغر بطرف بدخشان
گریخت و در آن حدود بقتل رسید و اتباع چنگیز بضرع شمشیر هر سجا از طایفه
نایمان کسی را یافتند هلاک کردند و دولت قوم نایمان باین طریق در سال ۶۱۵
منقرض گردید.

اقراض دولت نایمان و دفع قتل کوچک بآن آسانی در مزاج سلطانی محمد خوارزمشاه
تأثیرات عمیق کرد زیرا که چند سال قبل از این واقعه نادرشاه عظیم السانی ملل خوارزمشاه از
مقابلی یا او احتراز کرد و اهالی بلاد سرحدی را بتخلیه و خرابی شهرهای خود امر داد، درصورتیکه
یکی از سرداران چنگیز او را باین سهولت از میان برداشت.

دفع کوچک و آزادی بخشیدن مسلمین از طرف اتباع چنگیز در میان مسلمانان کاشغر و
ختن بقدری موجب مسرت و شادی گردید که ایشان مغول را رحمت الهی دانسته بمردم اینانرا
استقبال کردند. این امر نیز برسلطان محمد خوارزمشاه که خود را حامی مسلمین میدانست ایران
آمد زیرا که با این پیش آمد دیگر نمیتوانست مغول را دشمن اسلام جلوه دهد و مسلمین را
چنانکه باید بجهاد با او برانگیزد.

حملة چنگیز بممالک خوارزمشاهی در ۶۱۶ - چنگیز خان سلطان

محمد خوارزمشاه را پادشاهی مقتدر و قدرت اورا زیاده از اندازه تصور میکرد باین جهت بعد از تهیات لازمه با تمام پسران و لشکریان خویش بطرف ماوراءالنهر حرکت نمود و در این عزیمت که از یائیز سال ۶۱۶ شروع شد امرای قرلق و المالغ و اوغور که مطیع چنگیز شده بودند نیز با او حرکت کردند.

عدد لشکریان چنگیز را در موقع حرکت بطرف ماوراءالنهر مسلمین از ۶۰۰/۰۰۰ تا ۷۰۰/۰۰۰ نفر نوشته اند ولی این مقدار قطعاً مبالغه است و عقیده محققین جدید این است که خان مزبور از ۱۵۰/۰۰۰ تا ۲۰۰/۰۰۰ بیشتر سپاهی نداشته است.

عدد لشکریان خوارزمشاه بمراتب از سپاهیان چنگیزی بیشتر بوده است ولی بعلی که سابقاً ذکر کردیم بین او و امرای خوارزمشاهی صفائی وجود نداشت بهمین جهت از ایشان در مقابل مغول کاری ساخته نشد بعلاوه ضعف نفس و تردید خوارزمشاه و نداشتن نقشه و تصمیم متین کار او را بیشتر از همه خراب می کرد.

این پادشاه که بلائی باین عظمت را بممالک خود کشانده بود قبل از آنکه فرستادگان چنگیزی را بقتل برساند شورائی از امرای خود در باب تدبیر کار مغول تشکیل داد و با امام شهاب الدین خبوی (۱) که در نزد سلطان تقرب فوق العاده داشت در آن باب شور کرد، عالم مزبور گفت که صلاح آنست که با طرف مراسلات نوشته شود و برای دفاع بلاد اسلام عساکر فراهم گردد و در کنار سیحون از عبور مغول ممانعت بعمل آید ولی امرای خوارزمشاه این طرح را پسندیده نداشتند و گفتند بهتر آنست که مغول ب ماوراءالنهر بیایند و بکوهها و تنگناهای صعب برسند آن وقت چون ایشان راهها را درست نمیشناسند بر سر ایشان بتازیم و کار آن جماعت را یکسر بسازیم. بعضی نیز گفتند که در کنار جیحون مانع عبور ایشان شوند و جماعتی نیز اظهار عقیده کردند که در غزنین و در صورت لزوم در هندوستان با آن قوم روبرو شوند!

(۱) امام شهاب الدین ابوسعیدین عمر خبوی از فقها و مدرّسین معروف خوارزم و از محترمین

آن دیار بود و او در قنّه مغول از خوارزم بشهر نسا در خراسان گریخت و نی در آنجا در ۶۱۸ بدست ایشان مقتول شد.

چنگیز خان بمصاحبت اندیشی شهاب الدین خیوقی توجیهی نکرد بلکه رأی دسته‌ای از امرا را که بچنگ با مغول در راه های صعب ماوراء النهر عقیده داشتند پذیرفت و قشون و امرای خود را بین بلاد عمده ماوراء النهر متفرق نمود و بانتظار مغول نشست. این پادشاه خودخواه ضعیف‌النفس که از جانب مادر و سرداران خود اطمینانی نداشت قبل از آنکه سپاهیان را که از اطراف خواسته بود جمع آیند بدون چنگ از جیحون نیز گذشت و ماوراء النهر را با مرا و قشون مشتت خود که هر دسته‌ای در شهری بودند وا گذاشت.

از بلاد متعلق بخوارزمشاه اول شهریکه مورد حمله مغول قرار گرفت اترار بود یکی بان علت که این شهر در جوار بلاد ترک نشین و در سرحد شمال شرقی ممالک خوارزمشاهی قرار داشت دیگر آنکه غایر خان حکمران آن آتش خشم چنگیز را تحریک کرده و او را بکینه خواهی و لشکر کشی برانگیخته بود.

لشکریان چنگیز در رجب ۶۱۶ در مقابل حصار اترار ظاهر شدند و چندی در این نقطه لشکریان خود را بچهار قسمت کرد بترتیب ذیل:

یک قسمت از آنرا که از هفت تومان (تومان بمغولی یعنی ۱۰/۰۰۰) مرکب بود بتسخیر اترار گذاشت و دوپسر از پسران او یعنی جتای و اوگدای (اگتای) در جزء فرماندهان این قسمت بودند.

یک دسته دیگر بسرکردگی پسر دیگرش جوچی (توشی) روانه ترقن بلاد اشتر سیحون مخصوصاً جند گردیدند.

قسمت کوچکی (مرکب از ۵۰۰۰ نفر) نیز مأمور شدند که شهرهای جند و بنات را بگیرند و خود چنگیز هم بمعیت پسر دیگر ثولوی (تولی) با قسمت اعظم قشون بسمت بخارا حرکت نمود و غرض او این بود که رابطه سلطان محمد خوارزمشاه را با بقیه قشون او که در بلاد مذکور در فوق بدفاع اشتغال داشتند قطع نماید.

در موقعیکه چنگیز خان بدر اترار رسید یکی از اهل دیوان خوارزمشاهی بدر الدین عمده (۱)

(۱) این شخص بگفته محمد بن احمد نسوی مؤلف سیرة جلال الدین منکبرانی در اترار نایب شخصی بود بنام صقی آفرع که سمت وزارت خوارزمشاه را در بلاد ترک داشت و خوارزمشاه بدر او سعد و عیش منصور را که هر دو در اترار فاضی بودند باجماعتی از برادران و عموزادگان او بقتل رسانده بود (نسوی، ص ۳۷)

از سلطان متوهم شد و بگریخت و چنگز خان (۱) پیوست و پترویر مکتوبات از زبان امرای خوارزمشاهی چنگز خان نوشت و مصادقت و اخلاص نمود و در دفع سلطان مند طلبید و جواب چنگز خان بر ظهر هر يك بقبول آن موذت و مدد لشکر نوشت و بردست جاسوسی فرستاد خواص سلطان جاسوس را بگرفتند و آن مکتوب بستند و بر سلطان عرض کردند چنانکه خواص سلطان و امیران برهم متوهم شدند و چون خدای تعالی تمثیت دولت مغول میداد تدبیر موافق تقدیر نشد، جمعی امراء سلطان آهنگ خوابگاه او کردند و او واقف بود و جا بدل کرد امرای خوابگاه او را بزخم تبر و شمشیر چون پشت خاریشت کردند چون واقف شدند که سلطان آنچنانست بگریختند و بدرگاه چنگز خان رفتند، سلطان را بر مخالفت امرای شکی نماند ایشانرا پیش خود داشتن از حزم دور دید هر امیری را بشهری فرستاد تا دشمن برسد جمعیت برآکنده بود و طریق موافقت مسدود ... (نقل از تاریخ گزیده صفحه ۴۹۷ - ۴۹۸)

چنگیز خان از این امرای و مسلمین دیگری که نظر بدشمنی با خوارزمشاه باردوی او می پیوستند در باب اوضاع دربار سلطان محمد و راهها و خرابی کار آن پادشاه تیره روز و اطلاعات بسیار کسب میکرد مخصوصاً جماعتی از تجار مسلمان که باحوال طرق و وسایل استفاده از آنها خبرت داشتند در اردوی او بودند بعلاوه از وضع حمله و تقسیم لشکر و غیره خوب معاروم است که چنگیز از اوضاع جغرافیائی ماوراءالنهر و اطلاعات صحیح داشته و از روی نقشه درستی بگشودن بلاد مختلفه آن اقدام میکرده است.

فتح بخارا و ویرانی آن شهر بدست مغول در ۶۱۶ . - چنگیز بعد از عبور از شط سیحون ابتدا بحصار زرنوق رسید، مردم آن شهر خواستند که در مقابل سپاهیان او مقاومت بخرج دهند ولی خان مغول دانستند حاجت از گماشتگان مسلمان خود را پیش ایشان فرستاد و اهالی را بقبول تبعیت خود (باصطلاح مغول: ایلی) خواند. مردم زرنوق بنصیحت دانشمند حاجب پیشکشهای گرانبها بخدمت چنگیز فرستادند، چنگیز ایشان را از غضب خود ایمن داشت و پس از احصای مردان آن شهر جوانان را بعنوان **حَسَر** (۲) با مغول همراه نموده راه بخارا را پیش گرفت.

(۱) این کلمه را مورخین عصر مغول باخلاف چنگیز و چنگز و چنگیز (با ج يك نقطه وج سه نقطه هر دو) ضبط کرده اند و ما بصورت مشهور آن یعنی چنگیز را اختیار کردیم، حافظ میگوید: برشکن کاکل ترکانه که در طالع تست بخشش و کوشش قاتلی و چنگز خانی
(۲) **حَسَر** عموماً بمعنی قشون غیر منظم و سرباز چریک و در عهد مغول بمعنی کسانی بوده است که از ایشان برای کمک کارهای نظامی مثل بر کردن خندقها و آوردن سنگ و چوب جهت انباشتن رودخانه و خرابی حصارها استفاده بعمل میآمده.

در زرنوق چند نفر از ترکمانان که راههای ماوراءالنهر را بخوبی می شناختند لشکر چنگیز را از راهی که تا آن تاریخ دایر نبود و از آن زمان ببعدها آنرا راه خانی گفتند بحصار نوره (در دوازده فرسخی شمال شرقی بخارا) رساندند.

رسیدن لشکران مغول بشهر نوره بقدری غیر مترقب و ناگهانی بود که مردم آن شهر ابتدا ایشانرا جماعتی از کاروانیان پنداشتند ولی همینکه فرمانده پیشقراولان چنگیزی یعنی طایر بهادر^(۱) مردم نوره را از رسیدن چنگیز مطلع و ایشانرا بقبول اطاعت او دعوت کرد اهل نوره چاره ای ندیدند جز آنکه شهر را بفرمانده مافوق طایر بهادر یعنی به سبئی بهادر^(۲) تسلیم نمایند. طایر بهادر امر کرد که مردم نوره بامر سبئی آنچه از مایحتاج و مصالح عمارت و زراعت از قبیل گاو و گوسفند لازم داشتند باخود بصحرا بردند و خانهای خوش را همچنان گذاشتند و مغول آنها را یکسره غارت کردند. بعد از آنکه چنگیز خان بنور رسید از آن شهر جز ۱۵۰۰۰ دینار نقد که میزان مالیات شهر بخوارزمشاه بود مبلغی دیگر مطالبه نکرد، مردم نوره نیز نصف آن مقدار را از فروش گوشواره های زنان تأدیه نمودند و باقی را هم ضامن سپرده اندکی بعد پرداختند و از شر قتل عام مغول آسوده ماندند.

چنگیز خان بعد از گرفتن زرنوق و نوره در غره ذی الحججه ۶۱۶ بتزدیکی دروازه بخارا رسید و شهر را در محاصره گرفت.

عده قشونی را که بخوارزمشاه در بخارا گذاشته بود مورخین باختلاف از ۱۲/۰۰۰ تا ۳۰/۰۰۰ نوشته اند و سرداران عمده این جماعت عبارت بودند از اختیارالدین گشلو امیر آخور خوارزمشاه و اینانچ خان حاجب.

بعد از سه روز که محاصره بخارا طول کشید قشون محصور بفرماندهی اینانچ خان از شهر بیرون آمده بمغول حمله بردند ولی کاری از پیش ایشان نرفت و مغول آن جماعت را بسختی منهزم کردند، تنها اینانچ خان موفق شد که از آمودریا گریخته جانی بدربرد، بقیه بخاک هلاک افتادند و مردم بخارا چون در خود تاب مقاومت نمیدیدند بتسلیم رضا دادند و قاضی آن شهر بدرالدین و هیئتی از وجوه اهالی برای طلب امان

(۱) بهادر یعنی مبارز (۲) سبئی یا سوکه یا سبئی یا سوبئی یا سوبئی

پیش سرکردگان مغول رفتند و پس از تحصیل زنه‌ار دروازه های شهر را بر روی قشون چنگیز گشودند و مغول در تاریخ چهارم ذی الحجه بآن شهر ریختند. (۱)

عطاءمليك جوینی مؤلف كتاب تاریخ جهانگشا در باب ورود مغول بخارا شرح مؤثری مینویسد که خلاصه آن اینست :

(... ائبه و معارف شهر بخارا بنزدیک چنگز خان رفتند و چنگز خان ببطالعه حصار و شهر در اندرون آمد و در مسجد جامع راند و در پیش مقصوره بایستاد و بسر او تولی یاده شد و بر بالای منبر برآمد ، چنگز خان پرسید که سرای سلطانت گفتند خانه یردانست او نیز از اسب فرود آمد و بردوسه بایه منبر برآمد و فرمود که صحرا از علف خالی است اسبازرا شکم برکنند انبارها که در شهر بود گشاده کردند و غله میکشیدند و منادیق مصاحف بمیان صحن مسجد میاوردند و مصاحف را در دست و پای می انداخت و صندوقها را آخر اسبان میساخت و حکاسات نیند بیابی کرده و معنیات شپزی را حاضر آورده تا سماع ورقص می کردند و مغولان بر اصول خنای خویش آوازها برکشیده و آئنه و مشایخ و سادات و علما و مجتهدان عصر بر طویله آخر سالاران بمحافظت ستوران قیام نموده و امثال حکم آن قوم را التزام کرده بعد از يك دو ساعت چنگز خان بر عزیمت مراجعت بابارگه برخاست و جماعتی که آنجا بودند روان میشدند و اوراق قرآن در میان فاذورات لنگدکوب اقدام و قوایم گشته ، درین حالت امیرانم جلال الدین علی بن الحسن الرندی که مقدم و مقتدای سادات ماوراء النهر بود و در زهد و ورع مشارالیه روی بامام عالم رکن الدین امام زاده که از افاضل علمای عالم بود طیب الله مرقد آنها آورد و گفت مولانا چه حالتست ، این که می بینم بیدار نیست یارب یا بخواب (۲) ، مولانا امام زاده گفت خاموش باش ، بادی نیازی خداوند است که میوزد ، سامان سخن گفتن نیست (۳) ... چنگز از مردم بخارا پرسید که امنا و معتمدان شما کیستند هر کس متعینان خود را گفتند . با هر کس مغولی و یزکی تعیین کرد تا کسی از لشکریان ایشان را تعرضی نرساند و از روی بی حرمتی و اذلال بدیشان تعلقی نیساختند و مطالبات مال از معتمدان آن قوم میرفت و آنچه میدادند بزیادتی مثله و تکلیف مالایطاق مؤاخذه نمیکردند و هر روز وقت طلوع بیر اعظم موکلان جماعت بزرگان را بزرگه خان عالم آوردندی ، چنگز خان فرموده بود تا لشکریان سلطان را از اندرون شهر و حصار برانند ، چون آن کار بدست شهریان متعذر بود و آن جماعت از ترس جان آنچه

(۱) قلعه شهر بخارا یا ۴۰۰ نفر مدافع دوازده روز مقاومت کرد و مغول آن قلعه را هم در روز عید قربان ۶۱۶ گشودند .

(۲) این مصراع از انوری است و مصراع بعد از آن این است ، خوشتن را در چنین نعمت پس از چندین عذاب .

(۳) امام رکن الدین امامزاده و سر او بعد از آنکه تعرض مغول را نسبت بنوامیس مردم بخارا دیدند تاب نیاورده با ایشان بجنگ پرداختند و هردو کشته شدند و غیر از ایشان از بزرگان این شهر قاضی بخارا و محمد الدین مسعود بن صالح برادر نظام الملک ، وزیر خوارزمشاه نیز بقتل رسیدند و محمد الدین مسعود خطیب بخارا و رئیس حقیقه آن شهر بود و او را خوارزمشاه قبل از اینکه بعراق برود در آن شهر بجای امام برهان الدین محمد صدرجهان باین مقام برگزیده بود .

ممکن بود از محاربه و قتال و شیخون بجای می آوردند فرمود تا آتش در محلات انداختند و چون بنای خانهای شهر تمامت از چوب بود بیشتر از شهر بچندروز سوخته شد مگر مسجد جامع و بعضی از سرایها که عمارت آن از خشت یخته بود ...

« چون شهر و قلعه از طغاة پاک شد و دیوارها و فصلیل خاک گشت تمامت اهل شهر را از مرد و زن و قبیح و حسن بجزای نمازگاه رانندند ایشانرا بجان بیخشید جوانان و کبوتر را که اهلیت آن داشتند بجز بمرقند و دیوسیه (۱) نامزد کردند و از آنجا متوجه سمرقند شد و ارباب بخارا بسبب خرابی بنات الشمس و از متفرق گشتند و بدیه ها رفتند و عرصه آن حکم قاعا صغفا گرفت، و یکی از بخارا پس از واقعه گریخته بود و بخراسان آمده حال بخارا ازو پرسیدند گفت: **آمدند و گمانند و سوختند و گشتند و بردند و رفتند**، جماعت زیرکان که این تقریر شنیدند اتفاق کردند که در یارسی موجزتر ازین سخن نتواند بود و هرچه درین جزو مسطور گشت خلاصه و ذنابه آن این دو سه لاله است که این شخص تقریر کردست. »

(جهانکشیای جوینی س ۸۰ . ۸۳ ج ۱)

در موقعی که چنگیز بزرگان بخارا را بخدمت احضار کرده بود بایشان گفت که غرض من از احضار شما جمع آوری آلات سیمینه ایست که خوارزمشاه آنها را بشما فروخته (یعنی بعد از قتل تجار مغول در اترار بدست غایر خان) زیرا که این اشیاء متعلق بشخص من و کسان من است ایشان نیز هرچه از آن امتعه در تصرف داشتند پیش خان مغول آورده تحویل دادند و این قضیه دخالت مستقیم خوارزمشاه را در واقعه قتل تجار مغول و مسئولیت آن پادشاه را در تحریک غنیمت چنگیز بخوبی می رساند.

خلاصه در نتیجه استیلائی مغول بر بخارا شهری که چشم و چراغ تمام ماوراءالنهر حساب میشد و در میان بلاد اسلام از جهت آبادی و اجتماع علما و اهل فضل و ادب کمتر نظیر داشت ویران گردید و مردم آن در حین فرار جز جامه ای که در تن داشتند چیزی دیگر نتوانستند با خود ببرند و تمام هستی ایشان بیاد چپاول مغول رفت.

فتح سمرقند در ۶۱۷ - بعد از آنکه چنگیز از ویرانی بخارا فراغت یافت بطرف سمرقند حرکت کرد و از مردم بخارا جمع کثیری را اسیر نموده همراه قشون خود حرکت داد. چنگیزیان بی رحم اسرای بخارائی بیچاره را پیاده دنبال اسبان خود

(۱) از مضافات سمرقند در پنج فرسخی رینجن.

میکشانند و از ایشان هر کس را که از رفتن راه عاجز میماند میکشند. چون سمرقند نزدیک شدند پیادگان و اسرا را در عقب گذاشتند تا بعد بسوارانی که جلوتر سمرقند حمله بردند ملحق شوند و غرض از این حرکت این بود که مسلمین سمرقند این جمعیت کثیر را قشون مغول تصور کنند و از زیادی عده ایشان مرعوب شوند.

روز دوم اسرا و پیادگان رسیدند و هر ده نفر از ایشان را مغول با یک علم حرکت میدادند، مردم سمرقند همانطور که مغول میخواستند همگی این جماعت را قشون چنگیز تصور نمودند و دروازه‌های شهر را بسته بدفاع پرداختند.

عده قشون خوارزمشاه را در سمرقند مورخین باختلاف از ۵۰/۰۰۰ تا ۱۱۰/۰۰۰ نوشته اند ولی عده دوم مبالغه بنظر می آید مگر آنکه عده کسانی را هم که از مردم سمرقند بدفاع و زد و خورد با مغول قیام نموده اند ضمیمه قشون خوارزمشاهی بگیریم. بهر حال قشون سلطان محمد بواسطه رعب از روبرو شدن با مغول احتراز نمودند ولی مردم شهر روز سوم محاصره عده ای از جنگیان خود را برای حمله بچنگیزیان بخارج شهر فرستادند و ایشان از سمرقند خارج شده بمغول حمله کردند. لشکریان چنگیز ابتدا از مقابل مسلمین عقب نشستند ولی همینکه ایشانرا بکمین گاهی که میخواستند کشیدند رابطه بین شهر و ایشانرا قطع نمودند و از دو طرف بکشتار آن جماعت پرداختند و همگی را از دم تیغ گذراندند؛ عده این مقتولین را از ۵۰/۰۰۰ تا ۷۰/۰۰۰ نفر گفته اند.

بعد از آنکه مردم سمرقند از واقعه شهادت مردان دلیر خود اطلاع یافتند پای ایشان در پایداری سست شد و قشون خوارزمی که سرکردگیشان با طغای خان برادر ترکان خاتون بود باین عنوان که با مغول از یک جنسند اقدام بچنگ نکردند بلکه از مغول امان خواستند، فقط عده قلیلی در ارك سمرقند بدفاع پرداختند و از تسلیم خودداری نمودند. طول محاصره سمرقند را مورخین از پنج تا ده روز نوشته اند.

همینکه ترکان خوارزمی تسلیم مغول شدند مردم چاره ای در خود ندیدند جز

آنکه هیئتی را بریاست شیخ الاسلام وقاضی پیش چنگیز فرستاده سر تسلیم پیش آرند و دروازه های شهر را بر روی ایشان بگشایند.

چنگیزیان در عاشورای محرم ۶۱۷ بمرقند ریختند و پس از خراب کردن ارك شهر مردم سمرقند را که بزنها طلبیدن از شهر بیرون رفته بودند بتسلیم اسلحه و اموال و چهارپایان خود دعوت کردند و همینکه این جمله را از ایشان گرفتند همه را یکسره کشتند و بغارت و سوختن شهر و هتك ناموس اهالی پرداختند و همان بلائی را که بسرخارا آورده بودند تجدید کردند.

«... هرکس که در حصار بود بصحرا آوردند و اترک را از تازیگان جدا کردند و همه را دهه و صده ، و ترکانرا مویبار شبه مغولان از ریش سر حلق کردند اسقرار و تسکین ایشان را ، جز آنک آفتاب بنوب رسید نهار حیات ایشان بزوال کشید و در آن شب تمامت فنقیان مردینه شریق بخار بواری و حریق ناردمار شدند ، زیادت از سی هزار فنقی و ترک بودند مقدم ایشان بر شاس خان و لغای خان و ترسیغ خان و اولاغ خان با بیست و اندامیر از سروران امرای سلطان و چون شهر و حصار در خرابی و ویرانی یابکدیگر مقابل شد و امرا و جندیان و خلائق بسیار تجرع کوس هلاک کردند روز دیگر خلائق را که از زیر شمشیر جسته بودند شمار کردند و از آن جماعت سی هزار مرد با سم پیشوری تعین کردند و بر سران و خویشان بخش کرد و مثل آن برسپیل حشر از جوانان و گنبد آوران نامزد کردند و بر قایا که اجازت مراجعت یافتند شکرانه آزا که بروز دیگران نشستند و درجه شهدا نیافته اند و در زمره احیا مانده دو بیست هزار دینار بر منسظهران حکم کرد و نفة الملك و امر عمید بزرگ را که از کبار اصحاب مناصب سمرقند بودند بتحصیل آن نامزد و طایفه را بشحنکی آنجا معین کرد و از حشر بعضی با خود بجانب خراسان برد و بعضی را با سران بجانب خوارزم فرستاد و بعد از آن بچند نوبت متواتر حشر طلب میداشتند و از حشر نیز زیادت کسی خلاصی نیافت و بدین سبب خرابی کلی راه یافت

جهانگشای جوینی ص ۹۵ - ۹۶ ج ۱

فتح بلاد شمال غربی ماوراء النهر . - چنانکه سابقاً مذکور شد شهر اترار را

لشکریان چنگیز زودتر از سایر بلاد متعلق بخوارزمشاه تحت محاصره گرفتند ولی این شهر از بلاد دیگر ماوراء النهر بیشتر مقاومت بخرج داد و محاصره آن قریب پنج ماه بطول انجامید .

آینالیق بعللی که میدانیم چون بهیچوجه نمیتوانست در مقابل چنگیزیان سر تسلیم پیش آورد تصمیم گرفت تا آخرین سرحد امکان در مقابل مغول مقاومت کند بهمین جهت بالشکریانی که خوارزمشاه باوداده بود^(۱) بدفاع مشغول شد و خوارزمشاه یکی از امرای خود یعنی فراجه خاص را نیز با ۱۰۰۰۰ نفر سپاهی دیگر بکمک او فرستاد .

(۱) از ۲۰/۰۰۰ تا ۵۰/۰۰۰ باختلاف روایت مورخین .

قراجه خاص چون تاب مقاومت و دفع لشکریان چنگیز را در خود و اینالجق نمیدید او را بتسلیم بمغول دعوت نمود ولی اینالجق قبول این دعوت را خیانت شمرده زیرا بار تکلیف او نرفت و بیشتر از بیشتر در دفاع از حصار اترار و انجام خدمت بیادشاه متبوع خود خوارزمشاه جاهد گردید.

قراجه خاص بالاخره از یکی از دروازه های شهر خارج شده بالشکریان همراه باتباع چنگیز پیوست ولی جغتای و اوگدان پس از تحقیقاتی چند او را بجرم خیانتی که بولی نعمت خود خوارزمشاه نموده بود باجمیع یارانش کشتند و از همان دروازه ای که او خارج شده بود باترار ریختند.

اینالجق با سپاهیان خود بحصار شهر پناهنده شد و هر روز از لشکریان او عده ای بخارج حصار می آمدند و مردانه بر لشکر مغول میزدند و پس از کشتن جماعتی بخاک هلاک می افتادند و این ترقیب تا یک ماه دوام داشت.

آخر کار اینالجق با دو تن از یاران خود ماند و ناچار بیامی پناه برد و با خشت پاره هایی که کنیزکان از دیوار میکندند و باو میدادند از خود دفاع می نمود تا بالاخره بیچنگ تاتار افتاد و جغتای و اوگدای آن مرد دایر را کشتند.

در ورود بشهر اترار مغول بهیچکس ایشا نکرند و هر که را از اهالی یافتند طعمه شمشیر نمودند و دارائی ایشانرا بیاد غارت بردند و جمعی را نیز اسیر کرده بطرف اردوی پدر خود که مشغول گشودن بلاد مرکزی ماوراءالنهر بود روانه داشتند.

بعد از فتح اترار جوجی بطرف مصب سیحون حرکت کرد و مقدمه لشکریان او بشهر سقناق واقع در بیست و چهار فرسخی اترار رسیدند.

جوجی حسن حاجی را که از قدیم بعنوان بازرگانی در خدمت چنگیز داخل شده بود برسالت پیش مردم سقناق فرستاد و ایشانرا بایلی دعوت نمود ولی مردم شهر بسر او ریخته بقتلش رساندند. جوجی و سردار دیگر چنگیز ایشا ایدی که فرماندهی لشکریان این حدود را داشتند بعد از هفت روز محاصره شهر سقناق را گرفته با خاک یکسان کردند و عموم مردم سقناق را کشتند و پسر حسن حاجی را بحکومت آن ناحیه ویران گماشتند و پس از فتح شهرهای اوزجند (۱) و بارجین لغ کنت و آسناس بحوالی جند (در نزدیکی

(۱) این اوزجند یا اوزگند که از مضافات ولایت جند بونه غیر از اوزجند شهر معروف ولایت فرغانه است

پر و شک (۱) حالیه) رسیدند.

قشون خوارزمشاهی مقیم جند که فرماندهیشان با قتلغ خان بود شهر را ترک کردند و قتلغ خان بطرف خوارزم گریخت. سرداران چنگیزی جین تمور (۲) نامی را برای گرفتن اطاعت از اهالی جند بآن شهر فرستادند. مردم جند ابتدا خیال داشتند او را بقتل برسانند ولی همینکه جین تمور بنصیحت ایشان پرداخت و عاقبت قتل حسن حاجی و سرنوشت مردم سقناق را بایشان خاطر نشان نمود و وعده داد که تو جند مغول را از جند برگرداند از کشتن او دست برداشتنند و جین تمور جانی بدر برده پیش جوجی و الش ایدی آمد و حال نفاق اهالی جند و نبودن کسی را در آن شهر تقریر کرد.

مغول در صفر سال ۶۱۷ جند را محاصره نمودند و اهالی با آنکه دروازه ها را بر روی ایشان بستند مقاومتی بخرج ندادند و مغول کمی بعد شهر را گرفته تمام مردم آنرا بخارج کوچ دادند و شهر را غارت کردند و از میان ایشان فقط کسانی را که در موقع رسالت جین تمور در سخن گفتن با او درشتی نموده بودند کشتند و بربقیه رحمت آورده علی خواجه بخارائی فرستاده سابق چنگیز را پیش خوارزمشاه (۱) بحکومت آن منصوب کردند.

بعد از فتح جند جوجی در آن شهر ماند و سال بعد از آنجا برای تسخیر خوارزم روانه شد ولی الش ایدی بجانب ریگزار قراقوم حرکت نمود.

فتح بناکت و خجند - اردوئی که چنگیز بفرماندهی الایغ نویان و سرداران دیگر مأمور حدود فرغانه و دره علیای سیحون کرده بود ابتدا شهر بناکت را تحت محاصره گرفتند و مستحفظین آن شهر که از ترکان بودند پس از سه روز بناکت را تسلیم کردند.

مغولانی که از فتح شهر های اترار و بخارا و سمرقند فراغت یافته بودند نیز بطرف فرغانه سرازیر شدند و با ۲۰/۰۰۰ سپاهی و قریب ۵۰/۰۰۰ حشر بسمت خجند حرکت نمودند.

(۱) Pérovsk (۲) جین تمور یا چتمور یا جن دقر

(۳) رجوع کنید بذیل صفحه ۲۲ از همین کتاب.

حکومت خجند را در این تاریخ ناموری داشت بنام تیمور ملک که از دلیرترین امرای خوارزمشاه بود و او در استیلای مغول بواسطه پایداری در دفاع و مردانگی نام نیکی از خود بیادگار گذاشته است .

تیمور ملک با ۱۰۰۰ جنگی در جزیره ای از جزایر داخل شط سیحون نزدیک خجند در حصار می ساخته بود متحصن شد و مغول هر قدر خواستند بر او دست یابند ممکن نگریدند و تیمور ملک مردانه می جنگید و مغول را بخاک هلاک می انداخت ، عاقبت چون دید از هر طرف چنگیزیان عرصه را بر او تنگ کرده اند با ۷۰ کشتی که قبلاً تهیه دیده بود بار و بنه خود را برداشته با جمعی از یاران پناحت رفت و از آنجا بچند و بار چین لیغ کشت رسید و در راه همه جا بالشکریان مغول میزد و میخورد تا چون یکوه تنها ز بی سلاح ماند بخوارزم آمد و از آنجا بحدود خراسان قاخ ت و در شهر ستانه ^(۱) بخدمت سلطان پیوست .

۱- امیر آن (یعنی خجند) تیمور ملک بود که اگر رستم در زمان او بودی جز فاشیه داری او نکردی در میان سیحون (۲) که آب بدوشاخ رفته است حصار می بلند استحکام کرده بود و با هزار مرد کارزار از گردن کشان نامدار در آنجا رفته چون لشکر بدانجا رسید بر فور تمکن از حصار دست نداد چون تیر و منجنیق آنجا نرسید جوانان خجند را بعشر آنجا رساندند و از جانب اترار و بخارا و سمرقند و قصبها و دیههای دیگر که مستخلص شده بود مدد می آوردند تا ۵۰۰۰۰ هزار مرد حشری و ۲۰۰۰۰ مغول آنجا جمع گشت تا پیاده از کوه سه فرسنگی سنگ نقل میکردند و مغولان سواره در سیحون میریختند و او دوازده زورق ساخته بود سر پوشیده و بر نند ترگل بر سر که معجون اندوده و در یچها در گذاشته هر روز بامداد پهر جانی سش روان می شد و جگهای سخت میکردند و زخم تیر بر آن کارگر نبود و آتش و نفض و سنگها که در آب می ریختند او فرا آب میداد و شب شیخون می برد خواستند تا مضرت آن دفع کنند دست نداد و تیر و منجنیق روان شد ، چون کار تنگ شد و هنگام نام و نیک بوقت آنک قرص خورشور معده زمین شد و جهان از ظلمت جو کلبه مسکین هفتاد کشتی که روزگروز را معد کرده بود بینه و انتقال و امتعه و در حال را در آنجا نشاند و او خود با جماعتی مردان در زورق نشسته و مشعلها در گرفتند و مانند برق بر آب روان گشتند و او در زورق پهر کجا که قوت کردندی او بدان موضع رفتی و ترخیم تیر که چون قضا از هدف خطا نمی کرد ایشانرا دور می راند و کشتیها می دواند برین جمله تا بفناکت آمد زنجیری در میان آب کشیده بودند تا کشتیها را حایل باشد بیک زخم برو زد و بگنشت و لشکرها از هر دو طرف با او در جنگ تا بحدود چند و بار چلیغ رسید و خبر او چون بسمع انوش ایدی رسید لشکر را بر هر دو طرف سیحون بچند جایگاه بداشت و بکشتیها پل بستند و عرآدها بر کار کردند از ترصد و ترقب لشکر خبر یافت چون بکنار بار چلیغ کشت رسید نیمه مفازه کرد

(۱) نزدیک نسا و اشتهای ریگستان جنوبی خوارزم وطن عبدالکریم شهرستانی صاحب کتاب

اللیل والیحل (۲) سیحون در اینجا بمعنی مطلق رودخانه است یعنی سیحون خجند که شط سیحون باشد .

از آب بیرون آمد و چون آتش بریند پایان روان شد و لشکر مغول نیز دمادم او روان شدند می رفتند و او انتقال در پیش کرده بچنگ تکلف می نمود و چون مردان شمشیرزنان مبرفت چندانگ بنه مسافت می گرفت باز بر عقب روان میشد چون چند روز برین نطق مکاوحث کرد و مردان او بیشتر کشته و مجروح لشکر مغول روز بروز زیادت میشد بنه از او باز گرفتند او بامعدودی چند بماند و برقرار نماند می نمود و دست نمیداد چون آن چندکس که با او بودند کشته شدند و او را سلاح نماند تنها با سه تیر یکی شکسته بی بیکان بود سه مغول بر عقب او می رفتند یک تیری بیکان که گشاد داد یک مغول را بچشم کور کرد و دومی دیگر را گفت که دو تیر مانده است بعد شما تیر را دریغ میدارم بصلاح کار شما آن نزدیکتر است که باز کردید و جان را نگاه دارید مغولان از او بازگشتند و او بخوارزم رسید و باز کار رزم بسجید و با جمعی بجانب شهر کت آمد و شحنة که در آنجا بود بکشت و بازگشت ، جز در خوارزم صلاح اقامت ننید بر عقب سلطان روان شد بر راه شهر ستانه بخدمت او پیوست و یک چندی که سلطان در تنگابوی بود او نیز شقایقها نمود و بعد مدتی در لباس وزی متصوفه بجانب شام رفت ، پس از یک چندی که قتها آرامی گرفت و جراحتهای روزگار التیامی پذیرفت حب وطن و خانه او را بر جعت باعث گشت بلك قضای آسمانی معترض بشرف نماند و در قفسه ارس در مزارات آن چندسان ساکن شده و از احوال باخبر و بالاخره بدست مغولانی قتل رسید .

نقل از جهانکشای جوینی ص ۷۱ - ۷۳ ج ۱ با اختصار

عبور مغول از جیحون و تعقب خوارزمشاه بعد از فتح سمرقند چنانیز

خان بار دیگر لشکریان خود را بچند قسمت منقسم نمود و هر قسمت از آنها را برای تسخیر ولایاتی از ممالک خوارزمشاهی که باقی مانده بود مأموریت داد . سه تومان از لشکریان (۳۰/۰۰۰ نفر) را تحت فرهادی جبه نویان (۱) و سبای بهادر و تاجار (۲) بدنبال خوارزمشاه روانه داشت و بایشان دستور داد که در راه بهیچوجه توقیف نکنند و تا خوارزمشاه را بگیرند از پای نشینند و متعترض بلا دسر راه نشاند و در اتفاقا طاقت مقاومت با او را در خود ندیدند توقف کرده در آنجا با اطلاع چنانیز خان برسانند . دوپسر بزرگتر خود جغتای و اوگتای را نیز بالشکری بسیار به طرف جبه جانب کرسی خوارزمشاهیان و ولایت خوارزم فرستاد و پسر دیگر جوچی که در اطراف جند بود امر داد که بکمت دو برادر مدد بفرستد .

عده ای از لشکریان چنگیزی که شماره ایشان چندان زیاد نبود پس از در الایغ نویان و یساور نامزد طرف و آخس و طالقان گردیدند و خود چنانیز نیز تابستان را در حوالی نخشب مقیم ماند تا سپاهیانش اندکی رفع خستگی کنند و اسبان اردو هم برای حمله جدید مهیا و مستعد شوند .

(۱) جبه یا یته (۲) تاجار یا توفجر یا تفتجار

خوارزمشاه که پیوسته از جلوی پاهیان چنگیزی می‌گریخت در این تاریخ در بلخ بود و در این شهر عمادالملک وزیر پسرش رکن‌الدین حکمران عراق بخدمت او رسید و او را بنا بدعوت و مصلحت اندیشی رکن‌الدین بعراق خواند تا در آن سرزمین برای جلوگیری از پیشرفت بجمع و تهیه سپاهی مشغول شود.

خوارزم شاه این پیشنهاد را پذیرفت و جمعیت قلیلی از لشکریان خود را بر معبر پنجاب (بین بلخ و ترمذ) گذاشت تا خبر جلو آمدن مغول را باو برسانند و خود تصمیم حرکت عراق کرد ولی هنوز از ترمذ نگذشته بود که خبر تسخیر و ویرانی بخارا و سمرقند بی‌دری باو رسید و خوارزم شاه بیش از پیش در فرار عجله بخرج داده خود را بولایت طوس رساند.

بعد از عبور خوارزمشاه از جیحون قریب ۷/۰۰۰ نفر از ترکان قرآختائی قشون و علاء‌الدین حکمران قندوز^۱ بلشکریان چنگیزی پیوسته و بجنگ با خوارزم شاه حاضر شدند.

اردوهای جبهه و سبتای و تغاجار در ربیع الاول ۶۱۷ از جیحون گذشتند و چون از چنگیز خان دستور داشتند که بشتاب تمام خوارزم شاه را دنبال کنند و متعرض بلاد سرآدنشوند پس از رسیدن ببلخ حاکی از جانب خود در آن شهر گذاشته راه هرات را پیش گرفتند.

اردوی جبهه و سبتای بدستور خان مغول رفتار کردند و در موقعی که بهرات رسیدند چون حکمران آن آمین‌الدین (۱) قبلا تبعیت چنگیز را گردن نهاده و چنگیز نیز باو فرمانی داده بود که لشکریان تاتار بیلااد او تعرض نرسانند دو سردار مغول فرمان مزبور را محترم داشته متعرض هرات و امین‌الملک نشدند و بسرعت از آن نواحی گذشتند ولی لشکریان تغاجار که از عقب رسیدند حکم چنگیز را هیچ شمرده هرات را در محاصره گرفتند و در حمایه ای که بقریه بوسنج^۲ میکردند یکی از سرداران آن سپاه کشته

(۱) این شخص را مورخین تاریخ مغول باسکان مخلف نام برده‌اند از جمله : آمین‌الملک

آمین‌ملیک ، آمین‌الملک و آمین‌قلیک .

(۲) بوسنج یا بوسنج یا بوسنجک از قراء جنوب غربی هرات در ساحل چپ هر رود و در محل

حایه غوریان .

شد (۱)، مغول آن قریه را زیر و رو کردند و تمام مردم آنرا بقتل آورده عازم نیشابور گردیدند.

خوارزم شاه تیره روز که از شدت رعب قرار مقام در هیچ نقطه نداشت پس از رسیدن نیشابور ساعتی توقف نکرده راه بسطام را پیش گرفت و در آنجا ده صندوق از نفایس اشیاء و جواهرات سلطنتی را یکی از پیشخدمتان مخصوص خود داد تا آنها را بقلعه آرژانه (۲) بفرستد و در آنجا آنها را محفوظ نگاهدارد ولی این نفایس گرانبها کمی بعد از ختم کار خوارزمشاه بدست مغول افتاد و ایشان آنها را پیش چنگیز فرستادند. سلطان محمد از بسطام بری آمد و از آنجا بقلعه فرزین (۳) رفت و در این نقطه پسرش رکن الدین باقشونی مرکب از ۳۰/۰۰۰ سپاهی منتظر رسیدن او بود.

در این محل "خوارزمشاه بخوبی می توانست با این عده سپاهی و مدد پسر خویش و امرای دیگر لشکریان معدود و کوفته سبتای و جبه را از یای در آورد و سر و صورتی بکار خود دهد ولی افسوس که ترس از مغول عنان پایداری را بکلی از کف او بدر کرده بود و بی تدبیری از نیز که تا این حد بروز کار سیاهش نمانده بود نکذاشت که از چنین فرصت خوبی استفاده کند و لااقل اگر از عهده شکست دادن مغول بر نه آید بقدر وسع از پیشرفت سریع ایشان جلوگیری نماید.

خوارزم شاه از این محل "زنان حرم خود را با پسرش غیاث الدین بقلعه نر و ن از قلاع داخلی جبال البرز فرستاد و کسی پیش ملک نصر الدین هزار اسب از تابانان لرستان روانه کرد و او را بخدمت خواست، در این ناحیه امرای عراق آمد بحضرت خوارزمشاه آمده بودند هر قدر خواستند او را راضی کنند که در دامنه های آن سرانزده بامغول بجنگ قیام نماید باین بهانه که این نقطه برای مقاومت و مدافعه مناسب نیست رأی ایشان را نپذیرفت، امرای و لشکریان از این بابت شکسته خاطر شدند و چون ملک

(۱) غالب مورخین نوشته اند که از سرداران مغول کسیکه در این واقعه بقتل رسید خود تعاجار بود ولی بشهادت اسناد مغولی و اشارات دیگر سردار مقتول تعاجار نبوده و این شخص که سمت دامانی چنگیز را نیز داشته چنانکه خواهیم دید در واقعه نیشابور بقتل رسیده است.

(۲) از قلاع محکم بین دماوند و مازندران در سه روز فاصله از ری.

(۳) فرزین یکی از قلاع کرج است و کرج شهری بوده است در سی فرسخی جنوب شرقی همدان نزدیک سلطان آباد حایه.

نصره الدین رسید پس از ایفای وظایف چاکری سلطان را دعوت کرد که یکی از معاين تنگ جبال بين فارس و لرستان کوچ کند و گفت او می تواند در آنجا از ایلات فارس و لرستان و کوه گیلویه قریب ۱۰۰۰/۰۰۰ نفر سپاهی جمع آورد تا ایشان در موقع رسیدن مغول راههارا بر آن جماعت بگیرند و کار آنان را بسازند. اما سلطان برگشته روزگار این پیش نهاد اتابک نصره الدین را باین عنوان که او خیال دارد از پيس آمد استفاده کرده اتابک فارس رقیب خود را از میان بردارد قبول نکرد، اتابک نصره الدین هم رنجیده بمملکت خود برگشت و خوارزمشاه در پی چاره ای می گشت که خبر رسیدن مغول بری و قتل و غارت مردم آن شهر باو رسید.

عاقبت سلطان محمد خوارزمشاه. لشکریان جبهه و سبتای ازهرات راه خراسان را پیش گرفته خود را بسرعت بطوس رساندند و در این ناحیه هر کدام از دوسر دار مغول از یک جهت بتعقیب خوارزمشاه حرکت کردند سبتای از شاهراه دامغان و سمنان بری آمد و جبهه طریق مازندران را اختیار نموده بعد از غارت بلاد آن سر زمین بخصوص آمل از نیز بری رسید.

در ری مغول شنیدند که خوارزمشاه از همدان حرکت کرده و خیال مازندران را دارد، بهمین جهت پس از قتل و غارت ری بشتاب تمام بسمت همدان عزیمت نمودند و در راه بهر نقطه که رسیدند آبادیها را ویران و مردم را از خرد و بزرگ از دم شمشیر گذرانند و در نزدیکی دولت آباد ملایر بکسان خوارزمشاه برخوردند و بسیاری از ایشان را کشتند از ۲۰/۰۰۰ نفر سپاهی نیمه جان که با سلطان بودند جمعیت کثیری بقتل رسیدند و از امرا و ارکان دولت نیز در این واقعه جمعی هلاک شدند از آن جمله بود عماد الملک وزیر رکن الدین پسر خوارزمشاه، حتی اسب خوارزمشاه نیز در معرکه تیر خورد و چون مغول او را شناختند زیاد پای پی کسان او نشدند و خوارزمشاه بتاخت خود در اقلعه قارون رساند و خیال داشت که بیغداد بگریزد ولی مغول چون بلای ناگهانی سر رسیدند و بیچاره پادشاه بیخانمان قبل از آنکه مغول قلعه قارون را در حصار بگیرند خود را بحصار سرجامان (درینج فرسخی سلطانیه و در دامنه جبال طارم) کشاند و مغول پس از آنکه مدتی قلعه قارون را محاصره کردند و دانستند که سلطان در آنجا نیست بخیال

آنکه بیفداد عزیمت نموده چند روزی در عقب او می گشتند و چون پی او را گم کردند از نیمه راه باز گردیدند.

خوارزمشاه پس از هفت روز اقامت در قلعه سرچاهان بگیلان آمد و از آنجا بآمل رفت و امرای مازندران همه مقدم او را مکرّم داشتند و احترامات لازم بجا آوردند مگر رکن الدین اسپهبد کبودجامه (۱) که چون خوارزمشاه در موقع تسخیر مازندران عمرو پسر عم او را کشته و منصرفات ایشانرا گرفته بود برضد او با مغول ساخت و بیاری ایشان بر ممالک از دست رفته مسلط گردید.

خوارزمشاه بعد از آنکه خیر نزدیک شدن مغول را در مازندران شنید بکشتی سوار شده بطرف جزیره کوچک آبسکون (۲) رهسپار گردید و مغول که او را تعقیب می کردند کشتی او را تیرباران کردند و عده ای از ایشان نیز بر اثر خشمی که از خوارزمشاه در دل داشتند بخیال گرفتن او خود را بآب انداختند و هلاک شدند.

خوارزمشاه در این موقع سخت مریض و بعلت ذات الجنب مبتلی بود چند روز در جزیره آبسکون ایام را بمحنت و رنج بسر میبرد و مرضش روز بروز شدت میگردید و از قضا در همین ایام خیر رسید که مغول در مازندران قلعه ای را که پناهگاه حرم و غریزندان او بوده تسخیر کرده و پسران کوچک او را کشته و زنان اندرون او را باسیری برده اند تا آن همه مصیبت را نیاورده در شوال سال ۶۱۷ در جزیره آبسکون جان تسلیم کرد در حالیکه کفن نداشت و از پیراهن یکی از همراهیان او را کفن ساختند.

«... چون سلطان بجزیره آبسکون رسید سخت سرور گردید و در آنجا تنها وی وسیله معیشت میزیست و مرضش روز بروز رو بافزون میبرد ، از مردم مازندران جمعی جهت او غذا و سایر اجناس زندگی می آوردند و خیمه کوچکی نیز برای او زده بودند . روزی سلطان بر زبان زانده آرزوی اسبی دارم که گداگرد این خیمه کوچک چرا کند ، ملک تاج الدین حسن از سرهنگان او بشنید اسبی زرد تقدیم سلطان کرد در صورتیکه سابقاً امیر اخور بزرگ او اسپر اخیار الدین ۳۰/۰۰۰ اسب در خانه زین داشت و میگفت اگر بخوایم میتوانم این مقدار را بدون صرف دیناری به ۶۰/۰۰۰ رأس برسانم و این تاج الدین حسن را جلال الدین پسر سلطان بمرتبگی امیری رساند و استر اباد و مضافات و فلاح آنرا باو واگذار شد .

«کسانی که در این روزگار برای سلطان خوراک و غیره می آوردند از طرف او بدریافت فرمان مناصبی جلیل و قبول مرافراز میشدند و غالباً این اشخاص خود فرمانهای مزبور را توفیق میکردند زیرا که سلطان دیگر کسی را جهت انجام این قبیل خدمات نداشت . چون سلطان جلال الدین روی در آمد آنکه

(۱) ولایتی در جنوب مرداب استر اباد و محل اشرف حایبه ، (۲) در دهانه رودخانه کرگان

و در سه روز فاصله از شهر قدیم جرجان و امروز گویا دیگر اثری از آن باقی نیست .